

مجموعہ رسائل سلوک طریقیہ نقشبندیہ

اعنی

(۱) مراتب الوصول از حضرت شاہ رؤف احمد ضامنجدوی

قدس سرہ مع مکتوبات حضرت شاہ غلام علی قلیہ قبلہ قدس سرہ
و خلاصہ احوال مصنف رح مشتق برہنہ وصل۔

(۲) رسالہ سلوک طریقیہ نقشبندیہ مجددیہ

از حضرت شاہ غلام علی شاہ صاحب قبلہ قدس سرہ
مع مکتوبات حضرت ممدوح۔

(۳) وصیت نامہ از حضرت

خواجہ عبدالحق غجدوانی رحمہ اللہ علیہ۔

در مطبع مفید دکن واقع گلزار حوض۔

حیدرآباد دکن طبع شد



الحمد لله الذي جعل الاولياء خلفاء الانبياء وصير الاحياء وسيلة الابتداء
 وحدد الدين المحمدي عليه الصلوات والتحيات بوجود الاحمد في
 السهرندي وقضله على كثير من العلمين بالسعادة الابدية وعصمه عن
 النزلات بتصديق الايات واحيي قلوب الطالبين بكشف الكرامات
 وخرق العادات وقتل اعداء الدين بسيف اللسان ونور قلوب العابدين
 بعبادة احد المنان والصلوة والسلام على مظهر الاسرار الهاوتية ومركز
 دايرة اللاهوتية ومهبط الانوار الجبروتية ومنبع العلوم الملكوتية ومفخر
 العوالم الناسوتية سيّد الكوفين وامام الثقلين صاحب مقام قاب
 قوسين جدا الحسن والحسين خليل الرحمان وجيب الاله محمد بن عبد الله
 صلى الله عليه وعلى جميع النبيين واله الطاهرين واصحاب الصادقين والاولياء
 والصالحين ومن يتبعهم اجمعين الى يوم الدين - اما بعد فيكون فقر روف احمد

متخلص برافت مجددی نسبتاً و طریقه عفی عنہ کہ چون بعضی از احباب و برادران بنی
 مثل عالم علوم عقلی و نقلی مولوی ولی اللہ سنہلی سلمہم اللہ تعالیٰ استدعای آوردند
 کہ برای ما رسالہ در بیان مقامات طریقه اینقہ مجددیہ بنحیکہ آیات

آن قبلہ سالکان یزدان	و آن کعبہ رہروان عرفان
آن شعل محفل ولایت	و ان شمع مجالس ہدایت
آن مہر سپہر حسن و خوبی	و ان ماہ سما دی عیوبی
آن زیب و ساوہ ہدایت	زینت دہ جاوہ عبادت
آن قطب جہان غوث عالم	قیوم زمان و فخر آدم
آن مقبل رب و سرور رب	رب شکر نخیل یشرب
آن دافع قسط قسط و منظر	قسط مرض روان مضطر
موسوم باسم بندہ حق	معلوم بعلم فیض مطلق
فیاض حصت ایق اللہ	دریا کے فیوض لاتناہی
غواض محیط علم عرفان	دردانہ بحر حسن احسان
طیار عروج لامکانے	سیار ریاض بی نشانی
کشاف دقائق ولایات	وانائے حقایق و کمالات
محبوب جناب کبریائی	شاہنشہ ملک پارسائے
عبد اللہ صاحب دو عالم	دروی شدہ این وصف باہم

<p>در صدف محیط رحمت دیاس علوم و کوه تکمین پر شد بمغارب و مشارق</p>	<p>بحسب کرم و عطا و وراعت محي سُنن و مُجدد و دین فیضش زکرامت و خوارق</p>
<p>حضرت مولانا و مرشدنا المسمی بعبد الله المعروف به غلام علی قاسم الله تعالی باسم اریه السامی ترا تسلیک فرموده اند بنویس لهذا با وجود عدم فرصت در قی چند به عبارت دل پسند تحریر نمودم و زبان را بطولت کلام نکشودم و مرتب ساختم این رساله را بر یک مقدمه و چند وصول و یک خاتمه و الله الخاد الی سبیل القبول مقدمه در ترغیب بیعت نمودن بدست شیخ کامل و ادب بجا آوردن از دل و ح طریق نقشبندی که موافق سنت سنیّه است علی مصدر الصلوات و التحیات بدانکه انسان را بعد از تصحیح عقاید و سایل خیریات لا بدیه فقهیه اخذ طریق نمودن از شیخ مقدمه بیعت ساختن بدست پیر منما از اتم همات است که وسیله ایت بسوی او تعالی و تقدس و امر بدستی این وسیله بلا حجت و حیده بحال توضیح از نص صریح ثابت است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و اتبعوا الیه الوسیله لاجرم شخصی که ازین راه ارادت بمنزل هدایت نرسید و مرید شخصی نگردد وید که مرغ روش از نفس قالب به پرید انگس بمصدق من لا شیخ له فشیخه الشیطان مرید شیطان است و هر چه با و میرسد بواسطت آن لعین بے دین ایمان عیاذاً بالله سبحانه عن ذلک</p>	

خوش گفت آنکه گفت بیت خواجگی بے پیر کردن کار نادانان بود
 هر که ا پیرک نباشد پیر او شیطان بود و نیز هم چنانکه طهارت ظاهری منوط
 باعمال شریعت است نزافت باطنی که عبارت از تصفیه قلب و تزکیه نفس است
 موقوف بتوسل پیر طریقت پس جستجوی مرشد کامل و نگاه پوی هادی آگاه دل
 لازم آمد و مقرر است که الطریقت کله ادب پس آداب بخدمت شیخ بجا آوردن
 و حکم اورا بجان قبول کردن بلکه منظر فرمان شیخ بودن تا هر چه فرماید اگر چه بظاهر
 خلاف آئین شرع و دین نماید آنرا کالوجی المنزل و السنن بحکم حافظ شیرازی مسیره
 بیت بی سجاده رنگین کن گرت پیر معان گوید که سالک بخیر نبود ز راه
 رسم منزهان و جان و مال خود را در فرمان شیخ دادن و خود را از نظر خویش
 برداشتن و پیش سپاردن و کاملیت بین یدی الغسال شدن و هیچگونه اعتراضی
 بر اقوال و افعال شیخ نکردن و خود را از خوردن تا زیانه هذ فراق بینی و بینک
 نگاه داشتن واجب طریقت شد و اقصا سر شیخ فرید الدین عطار رحمه الله علیه
 میفرماید ابیا

گر هوای این سفر داری دلا	دامن رهبر بگیر و بس برآ
در ارادت باش صادق الفیض	تا بیای گنج عرفان را کلید
دامن رهبر بگیر ای راه جو	هر چه داری کن نثار راه او
گر روی صد سال در راه طلب	راهبر نبود چه حاصل از آن لقب

بنی رفیقی هر که شد در راه عشق پیر خود را حاکم مطلق شناس او چو میگوید سخن تو گوش باش	عمر بگذشت و نشد آگاه عشق طوطیهای دیده کن از خاک پاش تا بگوید او بگو خاموش باش
---	---

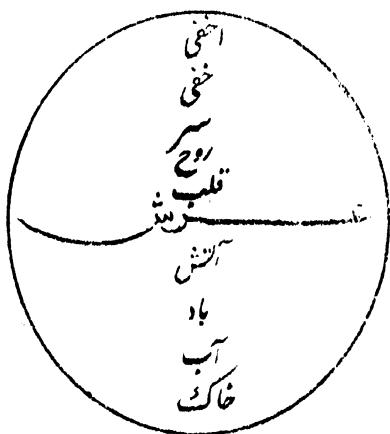
و **ایضا** بدانند که مرشد کامل آنست که ظاهرش بشریعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آراسته و باطنش از التفات ماسوا پیراسته باشد و متصف باشد بصفات کامل و منحرف از خصایل رذایل حب دنیا و اهل دنیا گذاشته بخرد و انقطاع از ماسوا داشته باشد و متوسل هر خاندان که باشد از نسبت اکابران دو دمان حظ وافر و فیض متکاثر داشته باشد که بدیگران رساند و حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در مکتوبات نوشته اند که طریقیکه اقرب است و اسبق و آوفق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اجمل طریقۀ علیۀ نقشبندیۀ است قدس سره الله تعالی ارواح اہالیہا و اسرار موالیہا این بزرگی این خاندان عالیشان و علو شان این بزرگواران بواسطہ الترام متابعت سنت سنیہ است علی صحابہ الصلوٰۃ و التحمیتہ اجتناب از بدعت نامرضیہ ایشانند که در رنگ صحابہ کرام علیہم الرضوان نہایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور و آگاہی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول فوق آگاہی ہا سے دیگران شدہ تم الکلامہ الشریف و حضرت ایشان مقلبی و روحی فدایہ میفرمودند کہ ہمین نسبت دوام حضور و آگاہی و سکینت و طمانینت و بردیقین صحابہ کرام و اہل سنت عظام را حاصل بود

که آنرا بر تبه احسان تعبیر می نمودند و اینجا کسی خیال نکند که همسری این طائفه علیّه
 نقشبندیّه با صاحب کبار و اهل بیت اظهار گردید زیرا که گویم که حضور مرآتیهما دارد
 که بعضی از آنها فوق از دیگر است چنانچه درین خاندان عالیشان اول حضور یک
 بقلب پیدا میشود مگرانی میشود بسو اصل خود که فوق العرش در عالم است همین است مگرانی دل
 بطرف بالاشمی باز چون انجذاب واقع میشود از قالب پیده بفرق العرش رسیده مضمحل و مستهلک در
 اصل خود میگردد و چون بعنایت خداوندی جل شانّه از انجا عروجی واقع میشود مگرانی دل بسو ظلال
 افعال الهی میشود که در اصل قلب ناشی ازوست و همین سبب است که حضور احاطه جهات ^{مبتدیه}
 بلکه بی جهت میگردد که جهت و سمتی شایان آن مقام نیست باز چون معامله این ظلال وارد بافعال
 مگرانی دل بسو افعال میشود و همین سبب است که حضور در کنگر که مقام سجونی است و باز معامله
 ساکت که بذات برسد در انجا حضوری است مثل حضور نفس خود و نفسیست
 از ان لطیفه قلب را که از عالم خلق است بس مرتبه که بفضل کانتک ترا ا واقع
 شده است مگرانی است که مرتبه دارد که نصیب صحابه از مرتبه عالی است
 درین مقام اولیا را شامل مگر کسی که حق سبحانه بعنایت خود بطفیل پیغمبر صلی الله علیه
 وآله و اصحابه و سلم بان مقام عالی رساند و در نیست **ه** اگر با دوشه بر در پیر
 بیاید تو ای خواجه بملت مکن : و آه و غصه ذوق و شوق و استغراق و بیخود
 و دلوله و اضطراب و وجد و تواجد و کشف و کرامات و خوارق عادات که اکثر
 در ولایت قلبی پیش می آید و مبنی بر کثرت عبادات و شدت ریاضات

و ترک مالوفات و تقلیل طعام و قلت کلام و کم خفتن و کم باخلق بودن است
ازین کبرایان علیهم الرضوان چندان مردی هستند که ظهور کثرت این امور در ^{تحصیل}
علو مقامات قرب ضرور نیست و ایشان بجز و ادراک بشرف محبت خیر البشر علیه
و علی آل صلوات الله الملك الاکبر مرتبه شهود و احسان میرسیدند که ملاکه جمیع مقامات
است و بالاتر از همه درجات و بجهت تصفیه قلب و ترکیه نفس و تهذیب اخلاق احتیاج
ریاضات شاقه نداشتند که در اول نگاه سید الانبیا علیه تحیات الملك الاعلی مسمیر
می شد و بعد از قرن صحابه و تابعین اکابران طریقت و پیشوایان حقیقت بر آن
حصول مقامات سلوک که عبارت از توبه و انابت و زهد و قناعت و توکل و رضا
و تسلیم و غیره است مجاهدات شاقه و ریاضات شدید اختیار کردند حتی که
حضرت خواجه غیاث الدین غیاثی پیر پیران امام الطریقه مرهم دهک در میند حضرت
خواجه بهار الدین نقشبند رضی الله عنه بوجود آمدند ایشان این همه مجاهدات را
برهم قاصره سالکان شاق دانسته بجناب الهی تضرع نمودند و تا دو ازرده روز هر
بسجده نهاده دعا فرمودند که الهی مرا طریقه عنایت کن که آسان تر باشد و البته
موصول حق سبحانه دعا ایشان را اجابت فرمود و طریقه اصحاب کرام عنایت کرد
آسان تر است و موصول تر و ان دوام توجه لقلب است و کثرت ذکر بلحاظ
مذکور و اقتصار بر فرایض و سنن موکده و توسط در هر امر از نوافل و عبادت
و ترک عادات پس طریقه علییه نقشبندیه که عین طریقه صحابه کرام است البته از طرق ^{دیگر}

افضل شد و بدست اکابر این طریقه بیعت کردن و سلوک باطن نمودن اولی گشت
 و حضرت خواجه فرموده اند که ما مراد اینیم ما فضلیانیم درین طریقه ما مجاهده نیست
 از تصرفات این بزرگواران است که توجه فرموده در قلوب طالبان اجرائی گرمی
 نمایند و القای سکینت میفرمایند و جمعیت از خواطر نقد و وقت سالکان این راه است
 و از حالی بحالی بردن و از مقامی بمقامی رسانیدن کار این مقربان گاه **ه**
 نقش بندد ولی بند به هر نقش ننید هر دم از بوی العجبی نقش دگر می آرد
 نقش بندد عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را
 بعد از آن حضرت مجد و الف ثانی رضی الله عنه بنا بر این طریقه نهاده مقامات
 دیگر که ایشان را ابعانیت ملک الله اکبر مکشوف شده اند سالکان بالتسلیک
 میفرمودند و فی زمانها حضرت ایشان که مجد و طریقه مجددیه هستند و کمال کالات
 احمدیه افسر قومیت را فرقی مبارکش آرایش داده است و تخت قطبیت را
 پاس زیبایش زین عطا کرده حق ظل وجود با جود آفتاب بر سر ناف دیان تادیر گاه **ه**
 دار و طالبان را بر جمیع مقامات مجددیت تسلیم میفرمایند هر یک مقام را با الکا و عالم کشف جذباتی نمایند
 چنانچه من لاشی خود مشاهده نموده ام احوال کملان ما تقدم که بساعت رسیده بود
 بذات مبارکش عیاناً دید بلکه بمصداق شعر **ه** ترا دیده و یوسف را شنیده
 شنیده که بود مانند دیده بکم کسی در امت باین کمال قدرت ظاهر گردید
 الحق که وجود ایشان آیتی است از آیات رحمت او تعالی و دلیلی است از

از دلایل حق جل و علا للمولف **ه** از نور فیض باطن آن مفسر زمان پز از هبند
تا بروم منور شد جهان پز پس سلوک مقامات مجددیه که حضرت ایشان من اقم
مسطور را تلقین فرموده اند تحریر مینمایم و بر اے هر مقامی و صلی علیجده می نگارم
وصل اول در بیان دایره امکان و ما متعلق بها بد آنکه انسان مرکب است
از لطایف عشره که پنج از ان عالم امر است قلب روح و سر و خفی و اخفی و پنج
از عالم خلق نفس و خاک و باد و آب و آتش و عالم امر آنرا گویند که بجزد امر کن
پیداشده است و عالم خلق آنکه بتدیج هوید اگشته پس اول هر سالکی را که دایره
دایره امکان است و شکل این دایره باین پنج است



نصف عالی این دایره از عالم امر است و نصف سافل عالم خلق بود و در نصف سافل
این سیر آفاقی دست میدهد و در نصف عالی این سیر انفسی سیر آفاقی عبارت مشایده النوار
است بیرون باطن خود برنگهای مختلفه و سیر انفسی دیدن النوار و تجلیات است
در باطن خود سالک را درین مقام باید که قبله جهت خود این النوار را گرداند و از

وصل اول

مقصود اصلی باز نماند که این همه شعبده ها اند که در راه پیش می آیند باین مشغول
 نباید شد **ه** همه اندر ز من بتو این است ؛ که تو طفله و خانه رنگین است ؛
 مقصود که حضرت حق است و را این باید فهمید **ه** بس بزرگ یار دل خواهی دل
 قانع نشوی بزرگ ناگاه ای دل ؛ اصل همه رنگها از آن بزرگ است ؛ من احسن
 صبغه من اللہ ای دل ؛ باید دانست که حقیقی چون خواست که انسان را خلق
 فرماید لطائف خمس عالم امر را با پنج لطائف عالم خلق ترکیب داده بر منصه ظهور
 آورد پس لطائف عالم امر که مصفا و مجلا بودند از هفتاد و نه لطیف این لطائف عالم خلق مگذر شدند
 و پیش ازین حضور یک حق سبحانه و داشتند بسبب ظلمت مجاوران کم نمودند چنانچه دانند
 مروارید که در گل ولای افتد و آلوده گردد و نورش نماند پس اول تصفیه لطائف عالم امر
 سالک از جاروب ذکر قلبی و مراقبه حدیث ذنیما یرتا کدورت اینها زایل شده صفائی
 و جلای پیدا شود و حضور مع اللہ که در سابق بود حاصل شود و راهی باصل پیدا شود
 که از آن راه عروج نموده باصل و اصل گردند **ه** هر کسی که دور ماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش ؛ این طریق حضرت مجدد بود که سلوک هر لطیفه به تفصیل
 جدا جدا میفرمودند بعد از آن حضرتین راه دراز را کوتاه ساخته اقتضای تصفیه لطیفه ^{قلب}
 تزکیه لطیفه نفس نموده اند که در ضمن لطیفه قلب و نفس تصفیه لطائف اربعه هم میسر میشود
 اما تصفیه قلب اتم تهات که کعبه منسوب است **ه** کعبه بنیاد خلیل آذر است ؛
 دل گذرگاه جلیل اکبر است ؛ و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرنا بیتی

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ اشارتست باین معنی یعنی فرمان ستاؤ
 مابوسے ابراہیم و اسمعیل آنکہ پاک سازند خانہ مرا کہ دل است از خطرات ماسوا و
 لوث و نیا و حرص و ہوا و تمنا و آرزو ہا برای طواف کنندگان کہ واردات
 الہیہ است و عاکفین کہ احوال الہی راسخ است و رکوع کنندگان و ساجدان
 کہ احوال موجب تشع و تضرع است پس اول منظور تصفیہ و تجلیہ قلب است کہ منظر حالات
 الہیہ گردد و مورد واردات الوہیہ شود **۵** اول بروب خانہ دگر میہمان طلبت
 آئینہ شو وصال پری طلعتان طلب : مراقبہ احدیت ذاتیکہ احد است بیچون
 و بیچگون در لحاظ داشته انتظار فیض ازان مرتبہ مقدسہ مینمایند منشاء فیض ذات احد است
 و مورد فیض لطیفہ قلب ذکر قلبی اسم ذات و طریقی است کہ زیبا تر ابا کام پیمانید
 و لفظ مبارک اللہ اللہ از قلب صنوبری بزبان خیال مینمایند کہ تا حرکت در دل پیدا
 و مفہوم اسم مبارک اللہ کہ ذاتیت جامع جمیع صفات کمال و منزه از نقصان و
 زوال در لحاظ دارند و پرواخت وجود ذہنی مینمایند ذکر رایا و کردی گویند و قتیکہ
 توجہ و حضور ملکہ شود آزا یاد داشت **۵** دارم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال :
 در دل ز تو آرزو و در دیدہ خیال : و دل را از خواطر آئیدہ و گذشتہ محفوظ
 دارند و این را بگم داشت خواطری گویند کہ ہرگز خطرہ ماسوا را در دل راہ ندید
۵ ترا یک پند بس در ہر دو عالم : ز جانت بر نیاید جز خدا دم : و ہر لحظہ
 و ہر لمحہ توجہ خود بدل و توجہ دل بحضرت حق سبحانہ دارند و این را وقوف قلبی مینامند

س مانند مرغی باش بان بر بینه دل پاسبان : که بینه دل زایدت مستی شور
 و قهقهه : و بعد از چند بار ذکر به تضرع و انکسار تمام می گویند خداوند مقصود و مقنی
 و رضاد تو محبت و معرفت خود بده و این را با زگشت گویند و انکسار بزرگترین
 اسباب این راه است **س** این نلکت بزور سُخر نمی شود : این فتح جز شکست
 میسر نمی شود : و حضرت ایشان تا امر بخواندن این شعر هم میفهمد مابند **س**
 اے خدا قربان احسانت شوم : این چه احسانت قربانت شوم : و قوف
 قلبی و نگهداشت خواطر در هر لحظه و لمحہ شرط این راه است و یاد کرد و یادداشت
 و بازگشت و هوش در دم که عبارت از واقف بودن نفس است تا بغفلت
 نه بر آید نیز می باید **س** ندانم چه فسون کرده که می بینم : زمان زمان تو مایل
 نفس نفس مشتاق : فکر لغبی و اثبات و طریقی است که نفس را زیر ناف جاس
 نموده کلمه کارا از ناف کشیده تا بدماغ و کلمه الله از دماغ بکتف راست آورده
 کلمه الا الله را بر دل ضرب کند بخشیتی که گذارش بر لطائف جسمه افتد و معنی کلمه
 طیبه که نیست هیچ مقصود بخود ذات پاک بالحاظ نیستی خود و اثبات هستی او تعالی
 بالحاظ دارند هر گاه که نفس تنگی کند بگذارند و کلمه محمد رسول الله بگویند و گفتن این
 بخمال است بی حرکت اعضا و عروق و طاق ملحوظ دارد سه بار یا هفت بار یا نه بار
 یا یازده بار بگویند و این را وقوف عددی خوانند و گفته اند که این ذکر در
 یک نفس چون به بیست و یک عدد برسد با شرایط معتبره که لحاظ معنی است و

و نگه داشت خاطر و توجه الی اللہ و نتیجہ بر آن مترتب نشود از وید نیستی و فنا و
امثال آن بے حاصلی این عمل دلیل نکند و باز از سر گیرد که شاید فتوری رفته
باشد در شرایط و هر گرا حبس نفس ضرر رساند بے جلس کند و نیز حضرت ایشان
ما فرمودند که کلمہ طیبہ لسانی را بر اسے زوال رذایل مثل کبر و عجب و حسد
و کینه و خست و دناوت و بی صبری و بی قناعتی و غیر ہم نافع تر است
باین لحاظ معنی که از لا اله نفی کبر خود بکند و از الا الله اثبات حُب خدا یعنی لا کبر
الاحب الله و بہین طور مشق زوال ہر خصلت رذیلہ خود بکند ہر قدر کہ کلمہ طیبہ
خواندن میسر شود باین لحاظ معنی بخواند بسیار مفید است و از خصایل رذایل
رفتن و بجا آمدن میدان بہین است سفر در وطن کہ اصطلاح این طایفہ علیہ واقع
است - رالبطہ - و آن صورت مرشد روبروی خود تصور نمودن است
بوقت ذکر و این بر اسے دفع خاطر کبریت احمر است **س** سایہ رہبر
بہ است از ذکر حق ؛ اشارہ بہین معنی نموده است و نیز گفته اند کہ ذکر تنها
بے رالبطہ موصل نیست و رالبطہ تنها با رعایات آداب کافی است و البتہ موصل
است **س** زان روی کہ چشم تست احوال ؛ محبوب تو پیر تست اول ؛
پس مراقبہ احدیت و ذکر اسم ذات و نفی و اثبات با وقوف قلبی و نگہ داشت
خواطر و بازگشت و رالبطہ شیخ درین دائرہ امکان می کنند و اسم ذات چنانکہ
از قلب میکنند از لطیفہ از لطائف عالم امر و خلق می کنند محل لطائف عالم امر

محل لطیفه قلب زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت مایل به پهلو است و محل لطیفه روح زیر پستان راست بفاصله دو انگشت و محل لطیفه سر برابر پستان چپ بفاصله دو انگشت طرف سینه است و محل لطیفه خفی برابر پستان راست بفاصله دو انگشت بطن سینه و محل لطیفه اخفی در وسط سینه واقع است انوار لطائف نور قلب زرو است و نور روح سرخ و نور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سبز و هر یک لطیفه ازین لطائف عالم امر زیر قدم پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام اولو العزم است قلب زیر قدم آدم است روح زیر قدم حضرت ابراهیم و حضرت نوح است و سر زیر قدم حضرت موسی است و خفی زیر قدم حضرت عیسی و اخفی زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰة و التحیات لطائف عالم خلق - لطیفه نفس محل آن در پیشانی است و یک لطیفه تمام قالب است که مرکب است اربع عناصر پس این همه لطائف هفت شدند این هر لطیفه ذکر اسم ذات هزار هزار میکنند اول لطائف ذا کرمی گردند بعد از آن بغنایت الهی و از توجه مرشد در دل حضور و جمعیت پیدا می شود و لطائف دیگر را نیز حضور عبارت از مگرانی بسوی فوق که آنرا تعبیر از مرتبه شهود و احسان و یادداشت هم می کنند و خلوت در انجمن که یکی از اصطلاحات این طریقه است نیز همین است که دل بمشاهده یار می باشد و دست بکار از برون در میان بازارم؛ در ورون خلوتی است بایارم؛ از غلبه

این احوال سالک کاین باین میشود و جمعیت عبارت از بی خطرگی است یا کم خطرگی
 هرگاه که در دل حضور پیدا شد پرداخت حضور می نمایند که مقصود از ذکر همین است
 پس دل اجذبات می آید و آن کشته است بسوی بالا بعد از آن بر قلب ارواح
 وارد می شوند و هر واردیکه می آید سالک را از خود می رباید و معدوم بنماید این
 احوال مبتدیان این طریقه شریفه است **فرد سیر** یا دارد و محبت چشم گر بنیاشود
 جاوه راه فنا بسم الله دیوان ماست؛ درفته رفته این واردات بتواتر می رسند
 و از تواتر بتواصل می انجامند و این واردات وجود عدم نیز گویند **وصل عدم**
 اگر توانی کردی کار مردان مردوانی کردی و هر یک لطیفه عالم امر را جذبی پیدا
 می گردد و عروجی واقع می شود حتی که باصل خود فوق العرش و اصل می شوند و در اصل
 مستهکک و مضحک میگردد گویا که فانی و معدوم میشوند فنا و جذب عبارت از همین مقام
 است در اینجا فنا مطلق حاصل نمیشود و باز از توجه مرشد لطائف خمسہ را از اصل خود
 عروج واقع میشود حتی که تمام دائره امکان قطع نموده بدایره ولایت صغری که
 دائره ثانی است میرسند - **وصل دویم** در بیان ولایت صغری - ولایت
 ولایت اولیای رضی الله عنہم و در اینجا سیر و تجلیات ظلال اسما
 و صفات حضرت حق است که در حقیقت اصول اصل
 است شگرف باید دانست لطائف خمسہ اند مسہی بولایت
 در عالم مثال مکشوف میشوند صفی
 همچون بے جهت اند و لهذا

وصل دوم

دائره ظلال اسما
 که در حقیقت اصول اصل
 لطائف خمسہ اند مسہی بولایت
 صفی

تغییر آن مقامات بدو اثر مناسبه یافته اند که دایره هم از جهت عاریت و از سمت عالی و الا بقول حضرت ایشان با قلبی و روحی فزاده جائیکه خداست دایره کجاست بدانند که درین مقام مراقبه معیت میکنند و هُو مَعَكُمْ اِنَّمَا كُنْتُمْ یعنی مفهوم این آیت در لحاظ داشته که حق سبحانه با ماست معیت او بهر لطیفه ماست و بهر موی جسم ما بلکه هر ذره از ذرات جهان متوجه می شوند و ذکر اسم ذات و نفی و اثبات بلحاظ معیت میکنند معیت حق با خلق از نفس ثابت است اما عطا معیت علمی گویند و صوفیه معیت ذاتی درین تردد و تشنگ نباید افتاد و همین لحاظ باید کرد که حق تعالی با ماست آنچه معیت سزاوار اوست و نفس قرآنی بر آن ناطق است باید فهمید که در گردباد خاک نظر نمی آید و قیم او باد است و با ذره ذره اوست یعنی باد سبب لطافت از نظر مخفی است همچنین جان که با سرین سوسه جسم است و قیم و لیت نظر نمی آید پس معیت او تعالی که بیچون و بیچگون است چگونه مدرک ما گردد و در فهم قاصر ما در آید اما او با ماست و قیم ما للؤلؤف است رفت که بعیش ما را ایمان است گوئیم مثال تابدانی زین سلسله کن غور بگرد باد و قیم باد است جان قیم جسم و اوست کان قیم جان درین مقام ذوق و شوق و آه و نعره و بے تابی و وای و یلا و ولوله و صیحه و وجد و تواجد و رقص و هیجان نقد وقت سالک می شود و حضور دایمی که عبارت از نگرانی قلب است بسوی فوق میسر گردد و للؤلؤف

رفت از سحر تو نے دل تہ وبالاداً بلکہ و اغیست بسینہ کہ چو لاله دار
 بنا قامت بالا کہ بیادوت تاکے دیدہ دل نگرانی سوی بالا دارد
 و رفتہ رفتہ این حضور سپار احاطہ می نماید و تمام بدن را در می گیرد و با
 فرما گویی بحال رفت از مہر از زرگس تو باد ہزاران خشم است
 جسمی وارو کہ بھب نظارہ از پاتا سربین سر اسر خشم است
 و بعضی را توحید و جودی کثوف میشود بسبب کمال محبت غیریت از نظر مرتفع
 می شود و خود را عین محبوب می بیند و لغرہ انالحق و سبحانی نیز دنیا چنانچہ اکثر
 اولیاء اللہ درین مقام باین کلام متکلم شدہ اند و باین ترانہ مترجم احمد جام گوید
 ما زور یائیم و در یائیم زماست این سخن داند کسی کو آشناست
 مولانا مغربی میفرماید زوریا موج گوناگون بر آمدہ ز بیچونے
 برنگ چون بر آمدہ این سئلہ احتیاج تفصیل ندارد کہ کتبہا از ان مملوست
 این قدر باید دریافت کہ این احوال در راه پیش می آید و مقصود کہ او سبحانہ
 است و راء الورا است ثم و راء الورا مثنو
 چگونیم با تو از مرغے نشانہ کہ با عنفتا بود ہم آشیانہ
 ز عنقا ہست نامی پیش مردم ز مرغے من بود آن نام ہم گم
 و نفس الامر مخلوق عین خالق نیست و حادث قدیم نے این احوال از غلبہ محبت
 دست می دہد چنانچہ احوال مجنون است رہا

مجنون خیال زلف لیلی در دشت
 در دشت بخت مجوی لیلی گشت
 میگشت بدشت و برزبانش لیلی
 لیلی میگفت تا زبانش میگشت

آخر الامر از غلبه محبت و عشق حالت او تا با بنیارسید که لغره انا لیلی میزد این
 راستم مسطور را نیز این احوال در پیش آمده بود چنانچه یک شنوی مسمی با سرار
 الطیور و غزلیات متفرقات متضمن این معارف و اسرار تصنیف کرده بود
 چونکه بتوجه حضرت ایشان نسبت فوق ظهور کرده معلوم شد که این احوال بود که در
 راه پیش می آید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین دایره ولایت صغری فنا
 و بقای لطایف حتمه عالم امر حاصل میشود - و قنار لطیفه قلب عبارت است
 از نسیان ماسوی فرضا صاحب این فنا عمر هر ساله بدهند هرگز خطر غیر در
 مخطور نگردد و نه **ه** نهین ممکن که خطر غیر کادول بین کبھی آوے ؛ کسیکه یادین
 سب کچه بجلانا اسکو کتته هین ؛ و صاحب این فنا را تعلق علمی و جسمی نمی ماند و نه
 از شادی جهان شادی شود و نه از غم کتتی عکین **ه** شادی و غم نه گنجد در محفل
 ما یم ؛ و فعل از خود از تمام عالم مسلوب می یابد و بقای لطیفه قلب
 آنکه افعال خود را و افعال جمیع ممکنات را ناشی از فعل حق سبحانه و اند الاضار
 هو الله و النافع هو الله اگر کسی این شخص را بر بنان یا چیرے عطا کند
 ابتداء اگر ایلام و الغام هر دو از حق دید عارف است و اگر بعد از فکر
 منسوب بحق سبحانه تعالی ساخت متعرف است نه عارف شتان مابینهما

اول صاحب بقا اتم است و ثانی ناقص و فناء لطیفه روح عبارت است
 از معدوم یافتن صفات خود و صفات جمیع ممکنات مثل سمع و بصر و آراوه و قدرت
 و غیره - و بقا یافتن صفات حق است بجان فناء لطیفه سرگم یافتن ذات
 خود و ذات همه عالم است و بقا دیدن ذات حق است بجای آن -
 فناء لطیفه حقی فانی شدن در صفات سلبیه حضرت حق است - و بقا باقی
 شدن بان و تفرید جناب کبریا است از جمیع مظاہر فناء لطیفه اخفی گذشتن
 از اخلاق خود است و بقا متعلق با خلاق حق سبحانه شدن حضرت ایشان قدس
 این راقم مسطور را درین مقام مراقبه هر لطیفه جدا جدا میفرمودند مراقبه
 لطیفه قلب در اول این لحاظ باید کرد که فیض تجلی افعالیه الهیه که از قلب مبارک
 حضرت جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم لقلب حضرت آدم علیه السلام
 آمده است بواسطه پیران کبار در قلب من می آید ارواح طیبه پیران سلسله
 را بسان عینک در میان ملحوظ باید داشت مراقبه لطیفه روح بلطیفه روح
 توجه نموده این لحاظ باید کرد که فیض تجلیات صفات ثبوتیه الهیه که از ارواح
 مطهره حضرت سید البشر علیه الصلوٰۃ الله الملك الاکبر بروح حضرت نوح حضرت
 ابراهیم علی نبیا و علیها الصلوٰۃ و التسلیم رسیده است در روح من بواسطه پیران
 کبار می آید مراقبه لطیفه سر به لطیفه سر متوجه شده انتظار فیض شیوانات
 ذاتیه الهیه که از لطیفه سر حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوٰۃ المصلین

بطیفة سر حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوات اللہ الملک الاعلیٰ رسیده است در
 لطیفة سر خود بواسطه پیران کبار می نمایند مُراقبه لطیفة خفی بطیفة خفی متوجه گردیده
 انتظار می کنند که فیض صفات سلبیه الهیه از لطیفة خفی خاتم الرسل خفی حضرت
 علیه علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام رسیده است بواسطه پیران کبار بر
 خفی من میرسد مُراقبه لطیفة اخفی لطیفة اخفی را خود را مقابل اخفی حبیب
 خدا صلی اللہ علیہ وعلی آله وسلم داشته انتظار فیض شان جامع الہی مینموده باشد
 و پیران کبار را بزرگ عنیک در میان ملحوظ دارد که واسطه فیض اندازین مُراقبات
 فیض بسیار می آید باید دانست که در هر مُراقبه لحاظ نشاء مورد فیض
 نمودن ضروریست که مُراقبه بر وزن مفاعله و باب مفاعله در میان دو کس
 می آید در مُراقبه لطیفة قلب نشاء فیض افعال الہی است و مورد فیض لطیفة قلب
 و در مُراقبه لطیفة روح نشاء فیض صفات ثبوتیه الهیه است و مورد فیض
 لطیفة روح و در مُراقبه سر نشاء فیض شیونات ذاتیه الهیه است و مورد
 فیض لطیفة سر - و در مُراقبه لطیفة خفی نشاء فیض صفات سلبیه الهیه است و
 مورد فیض لطیفة خفی - و در مُراقبه لطیفة اخفی نشاء فیض شان جامع الہی است
 که شامل است صفات ثبوتیه و سلبیه و شیونات را و مورد فیض لطیفة اخفی
 فائده بدانکه لطائف خمسہ عالم امر زیر قدم انبیاء الوالغزم اند چنانچه بالا گذشت و هر سالک
 نسبت خاص از لطیفة ازین لطائف میشود و فیوضات و برکات الهیه از ازان راه می آیند آن سالک را

بمشرّب آن بنی می نامند چنانچه اگر از راه قلب باشد آدمی المشرب می گویند
 و اگر از راه روح باشد ابراهیمی المشرب و اگر از راه سراسر است موسی
 المشرب و اگر از راه خفی است عیسوی المشرب و اگر از راه اخفی است
 مهدی المشرب خوانند و ایضا بدانند که مبادی تعینات انبیاء کرام علیهم السلام
 اسما و الهی اند جل شانّه و مبادی تعینات اولیاء عظام ظلّال آن پس هر ظلمیکه مبدی
 تعین ساکک است اصل آن ظلّال اسمی است که مبدی تعین نبی است از انبیاء
 کرام و آن ساکک بمشرّب آن نبی منسوب است و ولایت آن ساکک همون لطیفه
 ایست که زیر قدم آن نبی است علیه السلام این بنده لاشی را که حضرت الشیخ
 این مراقبات تعین فرموده بودند در مراقبه سراسر احوال عجب مشاهده مینمود و
 یک آنس خاص حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوٰة و التسلیم پدایشده و علامات
 موسی المشرب ظاهر گشتند درینجا دقیقه ایست باید دانست که دایره ولایت
 صفری دایره ظلّال اسما و صفات است و درین دایره سیر لطایف خمس عالم
 امر و فنا و بقا هر یک میسر می شود و سیر لطایف خمس در تجلیات افعالیه
 و صفات ثبوتیه و شکیونات ذاتیه و صفات سلبیه و شان جامع الهی میشود
 پس چگونه صورت بند گوئیم که سیر این لطایف خمس درین ولایت صفری
 تمام نمی شوند بلکه در دایره اوسله ولایت کبری که دایره اسما
 و صفات و شیون و اعتبار است با انجام میرسد

وصل سوم در بیان ولایت کبری - ولایت کبری ولایت

انبیاء کرام است

متضمن سه وائر

و در سیر نصف

اولی تجلیات

زاید میشود

عالی تجلیات

و در دایره ثانیه

علیم السلام و این دایره

و یک قوس است

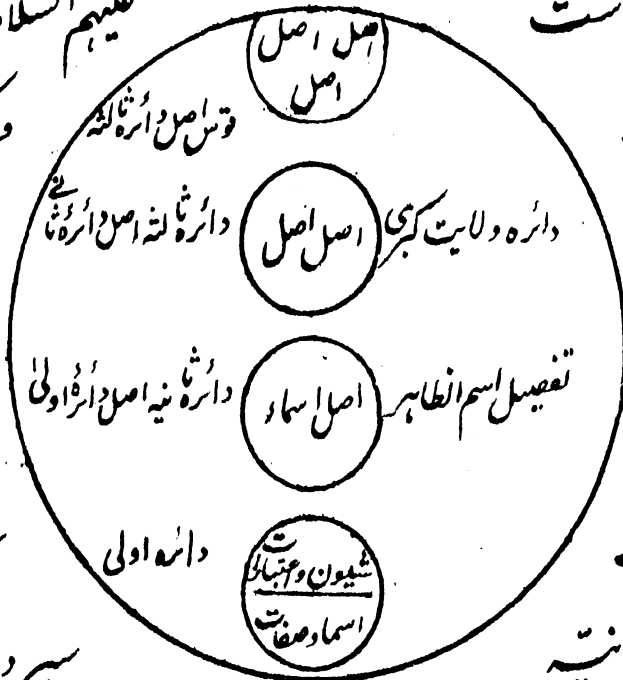
سافل دایره

اسماء و صفات

و در سیر نصف

شیوانات دایره

سیر در اصول اسماء



و صفات می شود و در دایره ثالثه اصول آن اصول و در قوس اصل آن اصل

اصل در دایره اولی - مراقبه اقریبیت میکنند مراقبه اقریبیت

مفهوم کرمیه سخن اقرب الیک من جبل الودید که حق سبحانه از ما بمانزود

است و لحاظ داشته انتظار فیض از آن مرتبه مقدسه می نمایند نشاء فیض ذوات

بلحاظ اعتبار اقریبیت و مورد فیض لطیفه نفس است بشرکت لطایف خمس

عالم امر لقطع این دایره سیر لطایف خمس عالم امر تمام میشود و تصفیه آنها بحال

می انجامد بعد از آن شروع سیر سالک در دایره ثانی واقع میشود و از فطرت

سحاب فیوض و برکات آنجا تهذیب و تزکیه لطیفه نفس بهم میرسد گویا غسل کرده

از آله رد ایل می نماید و خلعت صفات حمایه می پوشد و درین مقام مراقبه

ملاحظه

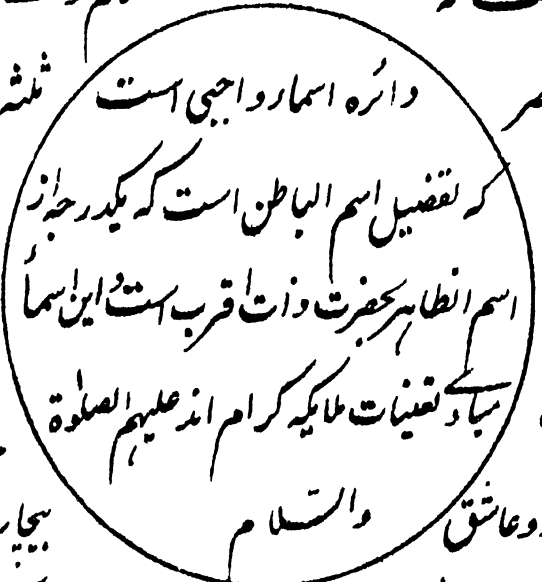
میکنند **مراقبه محبت** **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** مفهوم این آیت شریفه
 یعنی ذاتیکه در میان من و او رشتۀ محبت است در لحاظ داشته انتظار فیض ازین
 مرتبه مقدسه مینماید منشاء فیض ذاتیت بلحاظ اعتبار محبت و مورد فیض لطیفه
 نفس که عبارت از انامی شخص است و در دایره ثالثه و قوس نیز بهین مراقبه
 محبت می کنند و مورد فیض همون لطیفه نفس است و در سیر این دایره ولایت
 کبری که متضمن سه دایره و یک قوس است توحید شهودی و فناء اناد استهلاک
 و اضمحلال در نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر و عالم راطل وجود و توابع
 وجود حضرت حق سبحانه یافتن و فناء رذایل صفات و تخلق با خلاق نیک دست میدهد
 در دایره اولی این ولایت سالک را از عنایت الهی و از توجهات مرشد توحید
 شهودی منکشف میشود و آن دیدن انوار ذات است در صورت و اشکال ممکنات
 سالک درین مقام عالم را رنگ آئینه می بیند و در سرائینه نظاره جمال محبوب
 حقیقی میکند اما در مراتب جز افتادن نطل صورت نه بند و مولانا مغربی میفرماید
ه چون عکس رخ دوست در آینه عیان شد؛ بر عکس رخ خویش نگارم نگران شد؛
ر با عی للمولف رفت بختش دلت چون نالانست؛ نظاره او بکن چرا سرگردانست؛
 عالم همه مرآت ظهورست درو؛ هر شکل که هست عکس روی جانانست؛ و در
 دایره ثانی این احوال قوی میگردد و استهلاک و اضمحلال در نسبت باطن پیدا
 میشود و خود را عدم و فانی می یابد و آنکه گفته اند التوحید اسقاط الاضافات

درین مقام حاصل میشود و قول خواجه عبید اللہ احرار قدس سره نا لمحق گفتن
آسان است و انار ا دور کردن مشکل شعر این معنی است **ه**
 تو باش اصلا کمال انیت بس رود و گم شود وصال اینست و بس
 کمال این احوال بعد قطع تمام دائره ولایت کبری جلوه ظهور می نماید در درگاه
 ثالثه فناء انا زیاده ترمی شود و در ذایل تبدیل بجای می یابد و راضی و مرضی
 می شود و خشنها و ازردگی ها می رود و در قوس کمال فدا انا دست میدهد
 که ساک هرگز اطلاق من بر خود نمیتواند کرد بشرط اسلام حقیقی مشرف میشود و
 خدمت شرح صدر بقامت او می پوشاند درین مقام بعضی سالکان الشرح چنان
 می بینند که گو یا زمین و آسمان در سینه شان در آمده است **ه**
 ملا گوید که رفت احمد فلک سر مد گوید فلک با حمد شد
 بقطع این دایره که متضمن ^{سه} و نیم دو ایر است سیر اسم ظاهر تمام میشود حضرت
 مجدد رضی الله عنه فرموده اند که درین مقام مطمئن بر تخت صدر جلوس میفرماید
 و بمقام رضا ارتقا می نمایند این موطن انتهایی ولایت کبری است و نیز
 باید دانست که نفس لطیف است از لطایف عالم خلق که رب و لب عناصر رابعه
 است جامع خصایل رذایل هر چهار و حاوی خصایص دنی طین و تار و تودا ^{چهار}
 اگر چه بقطع این دو اثر تزکیه لطیف نفس حصول می پیوندد و خصایل رذایل ^{مبدل}
 بحسنات میگردد لیکن دنارت و تلون و کبر و رعونت که ناشی از عناصر ^{اربعه}

است هنوز اندفع آنها بالکلیه متعذر است تا وقتیکه ترکیه عناصر راجعه نشده است
 ازین ردایل مخلصی نیست منشاء آنها برجاست پس تا اینجا سیر اسم الظاهر که عبارت
 از سیر صفات الهیه است بے ملاحظه ذات تمام می شود و درین مقام مراقبه
 مسمی اسم الظاهر نیز می کنند و مورد فیض لطیفه نفس با لطائف خمس عالم امر ملحوظ و اثر
 بعد از آن سیر اسم الباطن در پیش می آید و آن عبارتی است از سیر صفات با متراج
 ذات و آن مقام را تعبیر بدائره ولایت علیا نموده اند و وصل چهارم
 در بیان دائره ولایت علیا ولایت علیا ولایت ملار اعلی است علیهم
 السلام درین مقام سیر در اسم الباطن شروع میشود و ترکیه عناصر ثلثه سوا
 عنقر خاک حصول می انجامد درین دائره مراقبه مسمی الباطن می کنند

وصل چهارم

منشاء فیض ذاتیت که نام دس الباطن است
 و مورد فیض عناصر دائره اسمار واجبی است ثلثه یعنی آتش و باد و
 آب درین مقام که تفضیل اسم الباطن است که بگردرجه باز سالک سیر در تحلیات
 صفات با متراج اسم الظاهر حضرت ذات اقرب است این اسما ذات میسر می شود
 و گاهی تحلی ذات بسبب تعینات ملائکه گرام اند علیهم الصلوٰة بی پرده صفات
 هم متجسلی میشود و عاشق والسلام بیچاره را از جامی برد



دیدار می نمائی و پیرهنی میکنی بز بازار خویش و آتش ماتیزی کنی
 چونکه حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه درین دائره بدین لاشی توجبه

فرموده بودند عرضی متضمن احوال خود بحضور گذرانیده بود فقره چند از آن
 نوشته میشود که احوال باطن خود چه عرض نموده شود از روزیکه مراقبه مسمی
 الباطن ارشاد شده است وسعه در نسبت باطن و کثرت فیض نقد حال است
 اما آن نسبت که قبل ازین بهزار رنگینی جلوه گر بوده و بعد تکلیفی رو می نمود مفقود
 شده الحال فیض فایض میشود مثل دریای عمان بے امواج و لوله و اذواق
 و نسبتی ظهور می کنند لبان بحر سیکران بی طلاطم لغره و اشواق بخودی می آید لکن
 ممتزج بعد شعور و استغراقی رو میدهد اما ملصق بهزار صحو و سرور آن ذوق و
 شوق و لغره و بیابانی و اضطرابی رو بزوال آورده عین و اثرش نمانده
 کجا آن و لوله و آن لغره ها که زمان جلگلی ماندند یک سو
 ز جودش بارش فیض الهی که ببارد بهر دم لاتنا ہے
 همه مستهلک و معدوم میگشت نه جز فیض صفا مفهوم میگشت
 غریق لجه حیرانی ام من به رسیق سهدم و نادانی ام من
 بار آن فیض بر عناصر ثلثه چندان می بارد که سدا پارا در حیرت می آرد
 نسبت تخمینه را ازین نسبت هیچ نسبتی نیست در وسعت و علایق این مثل دریا
 ست و آن قطره بلکه از آن هم کوتاه و در لطافت و صفا این مانند شتر
 نبات است و آن عناله قند سیاه انتهی - باید دانست که درین ولایت
 علیا که ولایت ملاد اعلی است کثرت نوافل با طول قنوت ترقیاست

می بخشد و در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم السلام تهلیل لسانی و در
ولایت صغری که ولایت اولیاست ذکر قلبی اسم ذات و نفی اثبات موجب
ترقیات میگردد و تا باینجا که سالک بعنایت خداوندی جل سلطان و بتوجهات
پیر کامل و سیر و سلوک بهم رساند که دو پر پرواز بر اسی طیران عالم قدس حاصل
می نماید گویا هنوز قدمی در راه مقصود نهاده لیاقت راه رفتن پیدا کرده است
که اجزای جسم او کینچ از عالم امر بودند مصفا شدند و نفس که از عالم خلق است
مزکی گشت و عناصر ثلثه از ذایل جنسات مبدل گشت باقی ماند یک عنصر آنهم
سبب مجاوران پاک شده بعد از آن از دو پر پرواز که سالک را عیان
شده اند یکی از آن قطع نمودن سیر اسم الظاهر است که نهایت ولایت کبری
است و دیگر طی کردن سیر اسم الباطن که منتها س ولایت علیاست پرواز
عالم قدس نماید و از اسماء و صفات گذشته سیر در ذات میفرماید و آن
مقام را تعبیر بر اوره کمالات نوت نموده اند و وصل پنجم در میان اوره
کمالات نوت این مقام بالاصالت مقام انبیا کرام است علیهم السلام
به تبعیت و وراثت هر کرا باین دولت مشرف فرمایند مصرع با کریمان
کارها دشوار نیست ؛ در این دایره وصول بذات مقدس است - و
مشکف می شود و مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی و درین مقام
سیر قاب قوسین او ادلے ظاهر میشود بعنایت اللہ سبحانه درین اوره

بسم الله الرحمن الرحیم

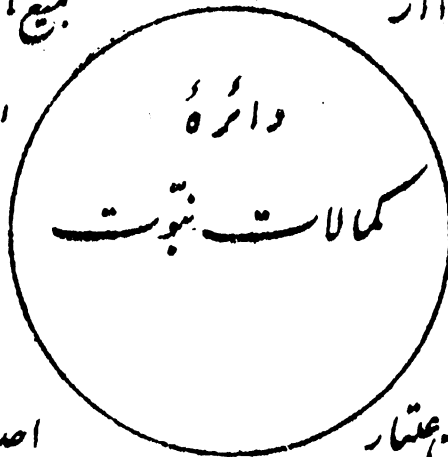
مراقبه دانیکه معرّا از

منشأ نشیمن ذاتیت که

معرّا است و از همه

آن اعتباراتیکه در

یعنی در دایره امکان اعتبار



جمع اعتبارات است میباید

از جمع اعتبارات

تقیضات مبتدا

سابق مذکور شده اند

احدیت و در دایره ولایت

صغری اعتبار معیت و در دایره ولایت کبری لحاظ اقربیت و محبت و در دایره

ولایت علیا اعتبار الباطن بود درین مقام ازین اعتبارات ذات را معرّا

در لحاظ داشته انتظار فیض از آن مرتبه مقدسه می نمایند و مورد فیض عنصر خاک

است با اوصاف و به طبیعت عناصر دیگر نیز ازینجا مرتبه خاک باید دریافت که هر قدر

که درین عالم پست واقع شده است همان قدر قدر و منزلت این در آخرت

جل سلطانه بلند است که هیچ عنصری را سوا از عنصر خاک ارتجلی ذاتی دائمی نفسی

نیست **س** زمین زاده بر آسمان تاخته به زمین و زمان را پس انداخته به

الحق شکستگی و پستی و گدازگی و ترحمی موجب درستی کار و بلندی حال است **س**

در بهاران که شود سر سبز رنگ به خاک شو تا گل برود رنگ رنگ به درین

مقام که قطع یک نقطه بهتر از جمیع دوائر مقامات ولایت است حضوری جهت حاصل

میشود و پیش طلب و اضطراب شوق زایل میگردد و حال و مقال ازینجا کوتاه است

لا تدرک الا بصار بر صدق حال گواه است **س**

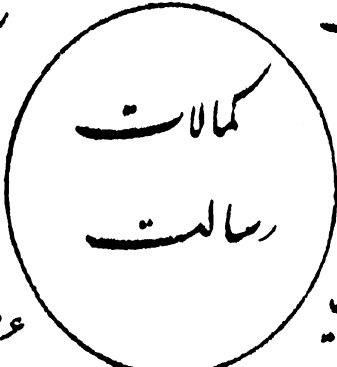
بطراز و امن نماز او چه زخاکساری رسد زوان مژده به بلند می که زگر و سمره عاز
در اینجا مراقبه ذاتیکه منشا رکامالات نبوت می نماید و نظاره ذات بی پرده
صفات میسر گردد و وصل عریانی نصیب صاحب این کمالات می شود ساکن
که قطع سیر اسم الظاهر و اسم الباطن میفرماید بعد تمامیت هر دو سیر اسم که مشتمل
هزاران حجب و پرده هست از هر پرده گذشته بجهل بے پرده گی می در آید
و وصل عریانی یاربے مزاحمت اغیار دل ماتم زوه فراق را مسرور و مینماید با
رافتار اه محبت ز تو گویم صوب رخ زیبایش نه زبید که به بینی نقاب
وصل عریانی آن یار اگر میخواهی بگذر از ظاهر و باطن که سمنیت حجاب
باید دانست که در دایره اولی که دایره امکان است دل را حضوری
بعین الغیب پیدای شود و در دایره ثانی که دایره ولایت صغری است
آن حضور احاطه جهات سه می نماید و سراپا را میگرد و در دایره ثالثه
که دایره ولایت کبری است آن حضور کم میشود و با دراک نمی آید چنانچه حضور نفس
خود که حضور است و خیال حضور نیست بلکه بعد قطع دایره اولی ولایت کبری
که سیر لطائف خمس عالم امر تمام میشود و شروع سیر لطیفه نفس که از عالم خلق
است میسر میگردد و اطلاق حضور هم در آن مقام نمیتوان نمود در آنجا و در آن
مقام که سیر عناصر رابعه میسر می شود اتصالی است بیچون که با دراک بیچون مدرک
می گردد و خوش گفت **ه** اتصالی بے تکلف بے قیاس بیست

رب الناس را با نوع ناس بی روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بستره
 الاقدس میفرمودند که در هر لطیفه از لطایف عشره حضوری باید با کیفیت
 و اتصالی باید به کیفیت ازین سخن مفهوم میگردد که اول در هر لطیفه حضوری
 پیدا می شود و کیفیت هم می باشد که مقام شهود و مشاهده است و چون سیر
 آن لطیفه با تمام سیرسد و مسافت در میان نمی ماند اتصالی میگردد که انجام
 کار رفع حضور است که مقام اتصال است چه حضور و مشاهده و ال برنا تمامی
 مقام است و قتیکه مسافت نماند اتصالی پیدا شد انجام حضور کجا و مشاهده کرد در
 مقام باز ایمان بغیب سیر می شود لکن این ایمان بغیب نه مثل ایمان بغیب
 است که نصیب عوام است که ایشان از شهود و مشاهده رفته اتصالی پیدا
 کرده ایمان بغیب حاصل نموده اند و عوام در مقام شهود هم نرسیده
 نشان مابینهما این مقام را از مثالی واضح می گردانم که مثلاً دست شخص
 پشت است بیقین میدانند که دست من اینست این ایمان عوام مومنان
 است که بغیب است و چون آن دست را آورده رد برو چشم خود دست
 مشاهده دست حاصل شد این ایمان متوسطانست از اولیا که ام رحمة الله
 علیهم بلکه تمامی اولیا انتهای مقام تا مشاهده گفته اند و قایل ایمان شهودی
 اند مگر حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه و را در این فرموده اند و آن اینست که
 آن دست که پس چشم بود آمده بر مردمک دیده برسد پس شهود نماند درین مقام

وصل ششم

باز ایمان بعیب حاصل گشت که نصیب اخف خواص است باید دانست که بعد قطع این دایره سیر در دایره کمالات رسالت واقع میشود و وصل ششم در دایره کمالات رسالت این مقام مخصوص با اصالت بانیا و مرسل است علیهم الصلوة والتحیات و بتعبیت و وراثت هر کرا باین دولت مشرفت فرمایند **س** با کریمان کارها دشوار نیست ؛ درین دایره مراقبه

دائیکه مشار کمالات رسالت است مینمایند
مشار فیض ذاتیست
از ان ناشی است و
که بعد از تقیض و تزکیه لطیف
معا که کمالات رسالت
معا که کمالات رسالت
مور و فیض بیست حدائی است
عشره حاصل شده و بحض فضل



خداوندی جل سلطانه ترقی درین مقام واقع میشود هیچ دخل اعمال را درینجا نیست هر کرا می خوانند می نوازند و هر کرا می نوازند خلعت جهالت و نکارت بقامت او می پوشانند سبحان الله هر اران علوم قربان این جهالت است و صد ه معرفت تصدق این نکارت للولف **س** این آن جهالتیست که فوق علومهاست و این آن نکارتی است که عرفان کبریاست ؛ فی نی کجاست معرفت آنجا که فیض او ؛ از ناشناسی میدهد از بس صبو صبو ؛ تمثیل این مقام بعرفانست آنچه نسبت کریهه را که نمائی باسمان ؛ باید دانست که اول معامله وابسته بود بظلال و چون از ظلال عروج کمال و افع شد معامله باطل راجع شد و این جا اصل راهم نداد و الود اربع

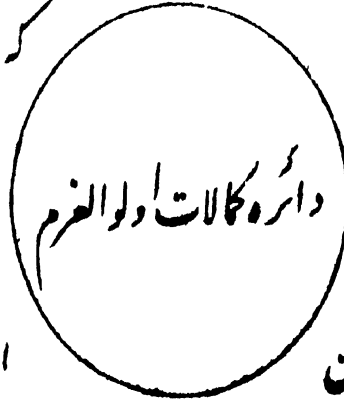
در داد و کار بغیب الغیب افتاد نصیب رونده این راه ایمان شهودی مراتب
 لاریب است که این مهر لیت از سپهر نبوت سدر بر آورده و آن ماهی است
 که از سماء ولایت طلوع شده در نیتقام بجایه و ذوق و شوق بے مزگی است
 و بے آرامی و بجای وصلت و خلاوت خرنی است و ناکامی کان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم دایم الحزن متواصل الفکر و دلیلست برین دعوی

و سندیت برین معنی **ه** اسی شربت درد تو دوای دل مانده و چون
 از نیتقام کسی را بحال انضال و اگر ام ترقی می بخشند سیر در دایره کمالات اولوالعزم
 نصیب فرمایند **وصل مفهم** در بیان دایره کمالات اولوالعزم این مخصوص
 بانبیاء اولوالعزم است و به تبعیت و وراثت هر کرا باین مرتبه عظمی اشرف فرمایند
 بعید از الطاف کریمانه نیست و در از مهر نامتناهی خداوندانه نی **ه**
 باکر میان کارها دشواریست و درین دایره مراقبه انتظار فیض از ان مرتبه
 مقدسه که کمالات اولوالعزم از ان ناشی است مینمایند نشاء فیض ذات
 معرا که کمالات اولوالعزم از ان ناشی است و مورد فیض هیئت وحدانی

در کمال
 اولوالعزم

سالك است بداند
 در کمالات نبوت
 بتفصیل منضم حقیقی است
 این مقام از انوار این

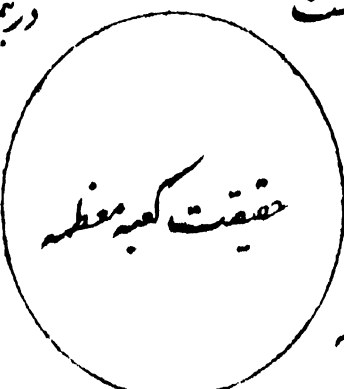
که درین هر سه دو امر یعنی
 و رسالت و اولوالعزم کا
 جل جلاله و عم نواله از اسرار
 انبیا و کرام علیهم السلام هر کرا



میخواهند مشرف میفرمایند ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مجاهدات را درین بارگاه و خلی نیست و ریاضات را درین درگاه راهی نبوده هر کس که نظر تفضل مینماید و هر گرا بنگاه تطف می نگرند باین دولت عظمی مشرف میفرمایند و باین موهبت کبری معظم میگردد و اند خوش گفت خود بخود آن مه و دلداری بر می آید نه بزور و نه بزاری نه بزور می آید فیض این هر سه مقام کمال الطف است و رک از ادراک آن عاجز است و فهم از افهام آن قاصر درینجا یافت و ادراک علامت نارسائی است نکارت و جهالت نسبت و صفائی وقت و اطمینان و اتباع هو ما جاء به المصطفى صلی الله علیه و آله و سلمه و کمال و سعت نسبت باطن و بیکیفی و یاس و حرمان دست میدهد معارف اینجا شرایع است و پس سالکان این مقامات مقصود را از اثبات هر نسبت بدتر می فرمایند چه نسبت اتحاد و عینیت که ارباب توحید و وجود در وجود و ممکن دارند چه نسبت ظلیت که اصحاب توحید شهودی در خالق و مخلوق مقرر نمایند العبد عبد و الحق حق ما للتراب و رب الارباب درینجا واضح می شود و از نسبت کمالات بندت نسبت کمالات رسالت بزرگتر و نازک تر است و از نسبت کمالات رسالت نسبت کمالات اولوالعزم همین قبیل است بسبب کمال بزرگی و لطافت صاحب این مقام خود را از نسبت خالص می بیند و هیچ فیض و برکت در خود مشاهده نمی نماید ازینجا است که

حضرت مجد و الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مکتوبات شریف خود ارقام فرموده اند که درین مقام نزدیک است که نزدیکان دوری میجویند و اصلان ماه هجری می پویند قوت در ایمانیات از نتایج این مقام است و تقویت در عقاید حق از ثمرات این بستان حضرت ایشان مقلبی و روحی فداه میفرمودند که درین هر دو کمالات اخیره معامله بفضلی می افتد اما بتلاوت قرآن مجید البته ترقیات واقع میشود و این بنده لاشی راقم سطور نیز این معامله را مشتاقان نموده است موافق وجدان خود و الله سبحانه اعلم بحقایق الامور کتھا باید دانست که هر چند درین کمالات معامله سالک منوط بفضلی است لیکن بنده هیچ کم از هیچ موافق مشاهده خود گذارش می نماید بمصدق **ع** شنیده کی بود مانند دیده بنده شاید فضل از عنایت شیخ کامل جلوه گر میگردد و او که نقاب از چهره محبوب میکشاید و در بزم محبان آورده و لہا را می باید واسطه دیدن محبوب است رابطہ طالب و مطلوب است اوست که بی پرده نموده مرا **د** چهره دلدار بمن مستلا **د** یعنی شہ جملہ غلام علی **د** کاشف اسرار خفی و جلہ قطب جهان غمخت زمین جزمان ناظم نہ دائرہ آسمان حاصل کلام آنکه حضرت ایشان کار من کینہ درویشان صرف از عنایت و توجه فرموده اند و آنچه درین راه کشاده است بہت شریف خود

کشوده اند کار بنایت مرشد است که در ضمن آن بنایت حضرت حق جل
 شانہ مندرج است **حکایت** بنایت توای بنده نواز بهتر ز هزار
 سال تسبیح و نماز؛ بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین طریقه شریفه مجدد
 بعد از طی کمالات نشسته بد و طریق تسلیک میفرمایند که یکی تقدیم سلوک حقایق
 بر انبیا و دیگر بالعکس آن و حضرت ایشان ما که برین لاشی را تم سطور توجه
 بطریق اول فرموده اند بهیچ ترقیم می نمایم **وصل** ششم در حقیقت کعبه
 ربانی فیض این مقام که حقیقت کعبه ربانی است مخصوص به بیست حدیث
 است درین دائره مراقبه است که مسجود له ملکات است و حقیقت
 کعبه حسی که عبارت از دست بینانیدنشا، فیض ذاتیت باعتبار مسجودیت
 و مورد فیض بیست و حدانی سالک است که بعد از تصفیه لطایف عالم امر
 و عالم خلق حاصل شده است **در مقام ظهور کمال عظمت**
 و کبریای حضرت ذات **چنان می شود تعالی**
 و تقدس که سالک خود را **و جمیع کائنات را در جنب**
 عظمت و کبریائی او سجانه **گم یابد چرا گم نمی یابد که**
 درون سادات عظمت و کبریائی او رفتن و خود بودن امر است
 غیر ممکن آنجا که نهضات و اعتبارات را با وجود این محرم رازی و برزم آرا
 در خلق ندیده تقابل نمیری یعنی عشاقی بجه طور پسندند

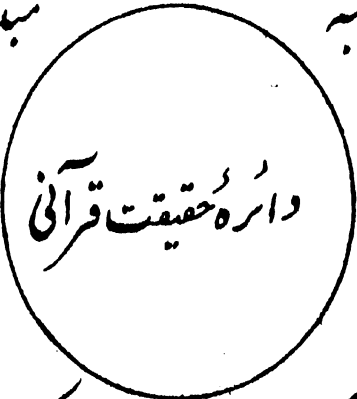


مقابل کئے تو اندش کسی با چشم فاش کہ پر گردیدہ از آسیب ہم صفہا مرگاش
باید و انت کہ یک حقیقت کعبہ است و یک صورت و شک نیست
کہ در میان صورت شی و حقیقت شی مناسبتی می باشد مثل مناسبت
ظل با صل و صورت منظر اسرار حقیقت می باشد و ظل بصورت اصل جلوه
می نماید پس حقیقت کعبہ ربانی کہ مسجود ممکنات است از عالم چون است
و صورت او کہ درین عالم چون جلوه گر است منظر آثار آن حقیقت است
و امر بسجده نمودن بظرف صورت کعبہ برای ہمین است کہ منظر آثار حقیقت است
پس سجده حقیقت راست کہ عبارت از مسجودیت حضرت ذات است و بظرف
صورت واقع است کہ صورت منظر اسرار است از بیجا الکعبۃ اذا رفعت
عن مکانها بزیارت اصحاب الکرام ففی تلك الحال
جازت صلوة المتوجهین الی ارضها اسرار حقیقت کعبہ کہ عین
ذات است تعالی و تقدس چه اظهار نموده آید کہ الفاظ با دالی آن
معانی مصاعده نمی نمایند این قدر بیان نموده می شود کہ آن حقیقت را
کہ چون و چگونه است او از او را کہ دو هم و خیال مبر است اگر
فرضا درین عالم چون مثالی باشد و حال آنکہ او از مثال و تمثیل و راد الی
بسوا و دیدہ محبوبان نازنینان و ببرد یک چشم شایدان جا و طراران
بود کہ فریبندہ و لها کے عاشقان سوختگان است در بایندہ ہوش

و

نظاره گیان خود رنگان و صورت کعبه که متلبس نلباس سیاه است
مشر از اسرار آن در گاه است **ه** که بصفت جامه سیاه آمده
نورده طلعت ماه آمده بعض کمالان از مراد ان می باشند که این
مقام عروجی واقع می شود از حقیقت قرآنی نصیبی می یابد و وصل نهم
در بیان حقیقت قرآنی حقیقت قرآنی عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
است تعالی و تقدس که قرآن شریف از ان ناشی است باید دانست

که در این دایره مراقبه
ذات که عبارت
می نماید منشاء فیض
حضرت ذات است
مبدء وسعت بچونی حضرت
از حقیقت قرآنی است
دایره حقیقت قرآنی
مبدء وسعت بچونی
و مورد فیض نیست حدانی



سالک است که بیان آن در دایره سابق مذکور شد درین مقام حضرت
ایشان این راقم سطور را چون توجه فرموده بود ندعوی متقمن احوال خود
در نظر آنجناب گذرانیده بود و ستخط فرمودند که آنچه نوشته اند درست
است و عبارت آن عرضی نیست روزی در حلقه حضور حاضر بودم که ناگاه
غیبی در ربود دیدم که مقایست که ابتداء و انتهایش معلوم نیست **ه**
بود آن مقام لم بے ابتداء بے انتها **ه** عالی ز نقصان و خلل بے ابتدایی انتها
و متلون بهزاران الوان نه آن رنگها که تعبیر آن باین عالم نمایم و تمثیل آن

باین جهان تو اتم داد مگر اینقدر گفته می شود که اگر آن مرتبه بچون باین عالم
 چون جلوه گر گردد و کسوت مشال پوشد بزرنگ بر طامس نمایان شود در آن
 مقام آوازی بود بسیط معلوم شد که این آواز ملک العلام است جل شان
 که از ازل تا ابد متکلم بیک کلام است و از همین یک صوت جمیع صحف
 بظهور آمده اند اگر قرآن است از همین ناشی است و اگر تورات است
 از همین خارج **س** در کلامش بتجر خرد ادراک است بضم فم
 ساختن از کوتاهی ادراک است برفاقت اطلاق لب آنجا نشود لیک بگو
 مبد و وسعت بچونی ذات پاک است بآه صد آه از اسرار این
 مقام عالی چه گفته آید که الفاظ بادا کے آن معانی مصاعده نمی فرماید و
 نیز هر حرفی از کلام ربانی مانفی است از اظهار آن اسرار نهانی
الف میگوید که اللہ و راز الہی است و از دیده دانش مبر است
 اما از حجاب خود بهم رازست و بگردان خود دمساز آگاه باش و سهر
 را مکن فاش مؤلف گوید **س** ای که بروی کشف شد این رازها
 او نیارد بر زبان اسرارها بجز حرف با اشاره میفرماید که بشری
لک وصل المحبوب و بارک لک رویتہ المملوب اما بخود
 درین بارگاه معنی بیا و با کسی راز آن محفل اظهار منها للمؤلف **س**
 باش خاموش بیا در بزم یار جان و دل بر روی زیبا کنش

حرف قا کنایه می نماید که ترک گفتگو کن و درین راه تگاپوی کن للمؤلف
 ه ترک کن ترک سوی الله را . دم فرن بعد ازین بچون چرا
 حرف قا میگوید که ثابت باش درین مقام و ساکت باش از بیان
 و کلام للمؤلف ه ثابت قدم آنکه اندر این راه به از سر رود و
 نه دم زند آه حرف جلیه میگوید که جمال ذوالجمال را نظاره کن و
 دفتر فراق را پاره پاره کن اما با او پیوند و جدا از همه شو پس دست
 از بیان این معنی بشو للمؤلف ه جمال او به بین و باش خاموش
 که کار بچپگان را نیست با جوش به حرف حا میگوید که جلالت وصل
 را دریاب و زبان از تقریر آن تباب که علو خوردن را روی می باید
 نه زبان درازی و گفتگو می شاید للمؤلف ه حیف صد حیف که راز
 تو گوید و لدار به تو از آن راز بدل گوئی و افشاسازی - حرف خا
 میگوید که اگر خازن امین این خزانه خاموش و اگر خاین این یا قوت
 و دروانه بجزوش للمؤلف ه خواجه بلطف خود ترا دولت وصل
 گر دهد به نفع تو در جفای اوست ورنه بسی ضرر دهد به حرف دال
 میگوید که دروغ معارف صرف نمودن در غیر مصارف دال بر ابلهی
 است و شعر بر نا آگهی درین مقام دیده بینا بکشد و زبان گو یا بکشد
 للمؤلف ه در بزم خام ساتی و مهر و بروولی به هر کس برسد از تو گویند

حرف ذال میگوید که ذاتیکه اینچنین محبوب باشد ذکرش در محافل نه مرغوب باشد
 للمؤلف ه ذکر حبیب خود بر قیام نمیکند؛ افشاء سر در انجمن جان نمیکند؛
 حرف س را میگوید که رویت بدست آورد رعایت گنهدارای روشش را
 دیدن باید و ارزش را هفتتن شاید للمؤلف ه روی نگار دیده ام
 گل ز بهار چیده ام؛ حبیب بیان در دیده ام از سخن آرمیده ام؛ حرف ن را
 میگوید که ز ایران ریاض قدس زنجیر در حریم او می جنبانند و از نسبت جلالش زبان
 بگام می چسپانند و بان بے نشانش را دیده می آیند و خود را در پیش عزیزان
 نادیده می نمایند للمؤلف ه زان لب چون غنچه آوازی شنیدم در وصال
 از بیان زان و بان لیکن زبان کردند لال؛ حرف سین میگوید که سر
 در یار در خود رفتن عاشق زار است پس سر خود را در راه او در باز تا دور
 باز شود و چون در باز شود نظاره جمال او کن و از بیان آن مقام ترک گفتگوی
 کن للمؤلف ه سر او گر ترا شود مکشوف؛ گردن او بدان نه افشابه
 کمالان گفته اند ای رافت؛ ناز افشا و راز اخفابه؛ حرف شین میگوید
 شهود شاهد حقیقی بی دستگیری موجب صورت نه بند و اما شرط است
 سکوت و الا زبان در قصر زبان انگذ للمؤلف ه شهود او چو میر
 شود ترارافت؛ پی مشاهده غیر دیده باز کن؛ شراب وصل بنوشی و
 خلاق لیک عیان؛ خمار و کیف و ذوق و سرور را ز کن؛ حرف صاد

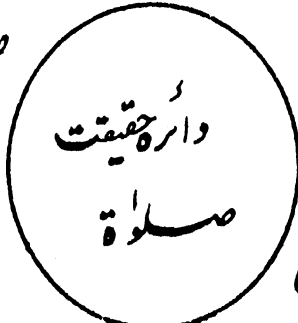
می گوید که صاحب این مقام در عین وصال جانان بسان زرگس سپا دیده حیران
است طاقت گویائی کجا و حیرات و انمائی که المولف ه صبر و قرار و
خرد و عقل و هوش ؛ از نگهی هر دو بگفتا خموش ؛ حرف ضاد میگوید که مر
تور در عرصه بیان این مقام آنست که رخس زبان توبی لجام است للمولف ه
ضررها و از بس گفتگوی راز او کرد ؛ رضای یار و نفع ست ترک گفتگو کردن
حرف طا میگوید که طالب و تعالی طال لسانه است جل سلطانه و وصل
او سجانه کل لسانه است عزشانه للمولف ه طالب او آه کنان آمده ؛
و اصل او کل لسان آمده ؛ حرف ظا میگوید که ظهور اصل وقتی شود که از ظلال
و ارهیی و چون از ظلال و ارهیی آگهی و چون آگهی ظاهر بیگانه و ار باش و باطن هم
آغوش و کنار للمولف ه ظاهر بیگانه باطن آشنا ؛ طور یارانه چشم
پنهاده ام حرف عین میگوید که عارف ذات را که چشمه علم و عین حکمت
است اخفای عرفان خود نمودن عین مصلحت بلکه عرفان این مقام نکارت
است و علم جهالت للمولف ه عارف آنست درینجا که نکارت دارد
عالم آنست درینجا که جهالت دارد ؛ حرف غین میگوید که خواص
این محیط بے پایان گویاست بے زبان للمولف ه غوطه درین بحر خود دیده
لیک بیانش کن نیست کار ؛ حرف فا میگوید که فقیری در باطن از وصل
عریانی مسرور بودن است و در ظاهر خود را مهجور نمودن للمولف ه

فیض برهیت و حدائی من می آید . ذ . لیک کیفیت آن فیض بنفقتن شاید
 حرف قاف میگوید که قرب در باطن و بعد در ظاهر نصیب تحمل مردانست
 که ظاهر با خلق باطن با چشم و جانست للمؤلف ه قادر مطلق ز کمال کرم
 چونکه ترا قرب و بدر افتا : حمد بگو شکر بجا آر لیک : راز تقرب تو کن بر ملا
 حرف کاف میگوید کامل آنست که با جود کمال خود را بکسوت نقصان
 اظهار کند و کمال خود را استار نماید : للمؤلف ه کمال انسان بقرب
 یزدان همین که خود را بعید داند : بیان ز قریب سخن ز وصلی نه گاه خواهد نه
 هیچ راند : حرف لام می گوید که لذت لبهای شیرین او در یاب و زبان
 از بیان کیفیتش بتاب للمؤلف ه لب شیرین اوست رشک نبات :
 بلکه عشاق راست آب حیات : نمکته سیر او کنم گرفتاش : لب سپید لب که
 ساکت باش : حرف میم میگوید که محبت را در بر کشیدن محبوب مطلوب
 است و اخفای راز وصل نمودن مرغوب للمؤلف ه محمد عربی با و صد
 صلوات بوی : چسفته است در مستشار مؤتمن است : من دیوانه سینما
 نه آن وصل دل آرائی : که باشد غیر من کس مطلع زین امر اخفائی : حرف
 فون میگوید که ندیم خلوتکده یار ناز نیز برد خاموشی گزین است او اگر نه
 اینچنین است کی هشتین است للمؤلف ه نور خسار کسی تا دیده ام
 شمع سان خاموش میوزیم ما : و ای میگوید که واقف مواقع قرب

اذن بیان نمودن نمی نماید در خصت اظهار ساختن نمیفرماید للمؤلف
واقف اسرار قرب می شود این بنا بر اوست مراد الوراثم و مراد الورا
ها میگوید که هیت مرتبه اجلال هویت جلوه گر میگردد باین صورت که
هر گاه محبوب از تنگناز مبدد و سعت ظهور میفرماید هوش و هواس از جان فانی
مواصلت می رباید در آن مقام طاقت گفتار گراشتود و قوت اظهار کجا ماند
للمؤلف هر که ز وصل تو خورد جام بعد اشتیاق به هوش بگرد
الوداع عقل گفت الفراق به یا میگوید که لیس امور تو در وصال نجاش
ماندن است و محسراحوال تو در بیان حال زبان کشادن الحق که یار را در بر
کشیدن کار اکل مردان فضیلتان است و اسرار را افشا نمودن شعار
بواهوسان کم استعدادان للمؤلف بار افشای راز یار کردن کی سرف
این امانت ز باهر خاین سپردن کی سزد به بد اند که بعد از طی این مقام چون
عنایت الهی شامل حال بنده لاشی می گردد و بواسطه توجه مرشد کامل فوق این
مقام حقیقت صلوة منکشف می گردد و خطی از ان مقام فرا گیرد و وصل هم

صالح

در بیان دایره حقیقت صلوة حقیقت صلوة عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
ذات است جل جلاله که
دایره مراقبه کمال و سعت
مورد فیض هیت و هدانی
صلوة از ان ناشی است درین
نیچونی حضرت ذات نیمه
سالک است و غشای



کمال وسعت بیچونی حضرت ذات تعالی و تقدس است ترقی درین مقام
 وابسته بافضال و اکرام است هر کرامی خواهند مینوازند حقیقت معامله خف
 یا محمد اِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّیْ دَرین جا واضح میشود و ماهیت خیر الصَّلَاةِ مَعْرَاجِ
 الْمُؤْمِنِیْنَ دَرین مقام منکشف میگردد نسبت این مقام کمال لطافت و وسعت
 است خصوصاً در عین ادا صلوٰة مکتوبه آنچه صاحب این مقام را میسر شود
 بگفتن راست نمی آید ارحمنی یا بلال بران دعوی حصول مطلوب است و
 قَرَّةٌ عَلَیْهِ فِی الصَّلَاةِ شاید مشاهد محبوب للمولف نماز رفع نماید حجاب
 چهره یار به نماز برقع کشاید از آن مه خشار به نماز هست که جزوی نه راحتی
 دلراست به پے وصال چون کبیر مرغ بسبل راست به دَرین مقام محبوب را
 بالمواجه دیدنست بی آنکه پرده و حجاب در میان حامل باشد و برقع و نقاب
 فاصل بود همین سبب است که درینجا کمال وسعت بیچونی جلوه گرمی گردد و
 تمام لطافت بیچوگنی مد نظر می باشد خصوصاً ساک را در ادا صلوٰة این حالت دست
 میدهد مقصود و معبود خود را دیده ادا صلوٰة می نماید گاهی پیش او بکمال خوشنودی
 و شادمانی قیام میکند و گاهی از کمال نیازمندی بجناب او رکوع می نماید و گاهی از
 خشوع و خضوع سر نیاز باستانه علیا می نهد و گاهی در حضورش بقاعده بندگان می نشیند
 تقابل چون نباشد در صلوٰة از روی مقصودم به کمال وسعت بیچونی ذات
 است معبودم به بعد از طی این مقام اگر کسی را عنایت الهی و شگیری میفرماید و

وصل پانجم

توجه مرشد کامل بحال او میگردد و بمقام عالی اربین مقام که کسی معبودیت صرفه است
 میرساند **ه** من نه ز اختیار خود میروم از قفا سے او نه او دو کند عنبرین
 میروم کشان ؛ ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم **وصل** یازدهم در بیان معبودیت صرفه و آن مقامیت فوق
 مقام حقیقت صلوات دین جا



مراقبه بجا ط معبودیت حضرت
 ذات می نمایند نشاء
 فیض ذاتیت که معبودیت
 صرفه است و مورد
 فیض صفت وحدانی سالک
 در اینجا اطلاق وسعت
 نمی گنجد سیر ان مقام لانهایت

است پایانی ندارد و فوق این مرتبه هیچ مرتبه نیست **الاول الثمین** در اینجا سیر
 قدمی مفقود است مگر سیر نظری باقی است خوش گفت **ه** گفته است **ه** دل از
 خود رفت و برگشتن نماند طبع ناسازش ؛ برون گوی کل از بال بیرون است
 پروازش ؛ پرواز نمودن در آن مقام از بال و پر بیرون است دارد
 قدم افروتن لکن الحمد لله که نظر را گنجایشی داده اند و عاشق بیچاره تشنه وصال را
 از آب زلال نظاره بازی محروم نفرموده اند در اینجا نکته ایست شکر ف بداند
 که سیر قدمی و سیر نظری که در آن حضرت جل سلطانه اطلاق می کنند باین معنی
 است که سالک با قدم سیر مینماید و باین نظر چشم نظاره میفرماید که اقدام دین
 مقام لنگ و نظر در آن بارگاه کوتاه است بلکه باین معنی است که اگر بطور فرضی

ان مراتب و جوبی و یحیی باین مقامات جلوه گر گردد سیرش از قدم متیوان نمود
 تا نظاره اش از چشم متیوان فرمود بدانند که تا باین مقام سیر و سلوک یک جانب
 تمام می شود و راهی که بحقایق الهیه میرود بانجام او میرسد و بعد این مقام
 معبودیت صرفه که مقام لائقین است ذاتیست صرفه و بخت از اطلاق
 معبودیت هم در ادوار است نهایتی ندارد و پایانی نه پذیرد و آخر نظر هم کوتاه
 میکنند و سیرش بانجام نمیرسد خوش گفت آنکه گفت **ه** و امان نگه
 تنگ و گل حسن تو بسیار؛ گل چین بهار تو ز امان گل دارد؛ و هم باین معنی
 شعر عربیست **ه** و ان قمیصا خط من لتبیح تسعه؛ و تسعین
 حرفا عن معالیه قاصرو؛ و نیز دوسره هندی باین مضمون موزون است
ه مصری کا پربت بهیو چو نیتی پوچی آئے؛ اون مکہ اپنا بہر لیو پربت
 لیونجاے؛ در راه دیگر که بحقایق انبیا میرود بعد از اتمام نمودن این براه
 حقایق الهیه سیر و سلوک از ان راه می نمایند چنانچه حضرت ایشان ماقلمی روحی
 فذاه این بنده لاشی راقم مسطور را نیز بعد از حقایق الهیه تو جهات بحقایق
 انبیا فرموده بودند و سلوک آن راه برین پنج که بعد از قطع دائره کمالات
 ادلوا العزم دائره خلت پیش می آید **وصلن** و وازویم در بیان
 دائره خلت بدانند که خلت عبارت از حقیقت ابراهیمی است علی بنیا و علیہ
 الصلوٰۃ والسلام و آن انس و موالت حضرت ذات است تعالی و

وصلن و وازویم

تقدس تجردی مزاحمت اغیار بلکه بدون لحاظشان و اعتبار چو که حقیقت حضرت
 ابراهیم علی نبیا و علیه الصلوٰة و التسلیم ناشی اذان مقام است - لهذا ایشان را
 خلیل الله نامیده اند **دائرة حقیقت ابراهیمی** و در مقام مراقبه انس و موثت دارود و نشاء
 حقیقت ابراهیمی است بنمایند بنشانی فیض که عبارت از خلعت است ذاتیت که انس بخود دارد و مورد
 فیض نیست و حدانی ساک است در اسرار این مقام

چه بیان نموده شود که نسبت اینجکمال علو و وسعت است و لطیف و الطف و
 نازکتر نسبت کمالات غلظت که کمال جهالت و نکارت دارد و نسبت او این نسبت
 البته ذوقی و کیفیتی پیدا می کند لیکن نه آن ذوقی که در قلب بودند این کیفیتی که
 در لطایف عالم امر روی مینماید که آن از ظلال اسما و صفات ناشی بود و این از
 همه اسما و صفات بلکه از جمیع اعتبارات و راء الوراست آن از دائرة تشبیه کرده
 و این از مرتبه تنزیه خارج شده شستان ما بدینها درین مقام هر گز ایه کمال
 فصل می نوازند با ذوق یارانه و کیفیات خلیانه متماز میفرمایند و محبت و
 محبوبیت کیفیتی علامه است و در خلعت ذوقیت جدا اینجایارانه ایست
 که و راء عاشقی و معشوقی است **هـ** در میان ما و او یارانه ایست :

گرچه من شنیدیم او جانانه ایست : ربطها دارم من از وی او از من : چون
 خلیل الله تمت ش سخن : انبیا درین مقام تابع حضرت خلیل الله اند علیهم الصلوٰة
 و التسلیمات علوی این مقام از اتباع مله ابراهیم حنیفا که امر بحیب خدا

صلی اللہ علیہ وسلم در باب کثرت صلوات ابراهیمی در اینجا ترقیات می بخشد و هر گرا
 این دایره که بصورت دایره عظیم منکشف می شود محبت صرفه ذاتیه حقیقت
 موسوی است علی بنیا و علیه الصلوٰۃ والسلام و بعد از طی این مقام خلعت آن
 مقام محبت پیش می آید و وصل سیزدهم در بیان دایره محبت صرفه بدائیه
 محبت مقایست که حقیقت موسوی علی بنیا و علیه الصلوات و التسلیمات ازان
 ناشی است و در اسم شریف حضرت موسی علی بنیا و علیه الصلوات که میم در اول
 واقع است دال بر مقام محبت است در اینجا مراقبه ذاتیکه محبت خود
 و منشاء حقیقت موسوی است
 بینا بندنشا و فیض ذاتیت
 که محبت خود است و مورد فیض است حدیث
 سالک درین مقام سالک حقیقت موسی کثرت صلوات موسوی
 ترقیات می بخشد - اللهم صل علی سیدنا



محمد و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین خصوصاً علی
 کلیمک موسی و باریک و سلم در اسرار این مقام لب کشا و
 دشمنه از محبت بیان نمودن راز مخفی محبوب که با محبت است افشا شدن
 است پس بر محبت جانبا ز لازم است که راز محبوب بے نیاز با کسی نگوید و
 بجز محبوب خود هم نفسی نتجوید این مقام بالا صیالیه مقام حضرت موسی کلیم اللہ است
 علی بنیا و علیه الصلوات و السلام و به تبعیت و در اثنای هر گرا باین دولت

وصل سیزدهم

سرفراز فرمایند همین مقام است که سالک تمام از رضای خود میگذرد و
 راضی بر رضای محبوب میگردد بلکه ازین مرتبه ترقی می کند که متلذذ به بلائی او
 می شود چنانکه متکلیف بعطای او آنکه گفته اند **س**
 منع و اعطای است یکسان عاشق ^{بیتا} تشنه لب نشناسد از آب بقا سیلاب را
 مشعر بر نارسیدن این مقام است چرا که منع درین مقام لذتها دارد عطا و بلا
 در اینجا فضلها دارد و بردلی که در آن خوشنودی نفس محب هم ثابت است
 بلکه همین مرغوب بخلاف این که صرف رضای محبوب است در مقام ولایت
 کبری که نفس راضی و مرضی می شود آن رضای دیگر است و این رضا دیگر
 در اینجا لذت از بر بلا کجا و کیفیت بر منع کو و در اینجا لذت و کیفیت تحقیق شتاق
 ما بینهما للولف **س** در بلا ذوقی محب را می شود که کیفیتها در
 بلاها می شود بیکی محب راضی شود ز انعام دوست بی فرحتی چند آنکه در
 ایلام اوست بی بعد از گذشتن این مرتبه محبت صرفه مقام محبت و محبوبیت
 منزوجه است که حقیقت محمدیست علیه وآله و اصحابه افضل الصلوات و اکمل
 التعمیات بعدد الفاس المخلوقات و مرکز است آن دایره را اما بصورت
 دایره عظیم مشهود می گردد و **وصل چهاردهم** در بیان دایره محبت ممتزج
 با محبوبیت حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه محب و محبوبیت مترجم
 مقام حقیقت محمدیست علیه و آله من الصلوات و افضلها و من التسلیمات اکملها و اسم

وصل چهاردهم

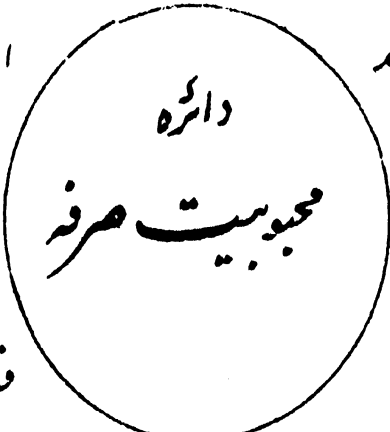
آنحضرت که محو است علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات دویم اند یکیم محبت
 است و دیگریم محبوبیت درینجا مراقبه ذاتیکه محب و محبوب خود است و منشاء
 حقیقت محو است علیه الصلوات **دائرة** و السلام می نمایند منشاء فیض
 ذاتیت که محب و محبوب محبت ممتزجه محبوبیت خود است و مورد فیض
 بیست و حدانی سالک این مقام از بس عالی است و فوق
 جمیع حقایق انبیاست علیهم الصلوات و البرکات و مسمی بحقیقت الحقایق است
 و در اینجا کثرت در و موجب ترقیات می شود خصوصاً این در و در شریف که حضرت ایشان
 ما قلبی و روحی فداه یقین میفرماید اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و
 اصحابه افضل صلواتک عدد معلوماً فک و ببارک و سلمه کذلک این
 مقام بلاصلاة مقام آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و کمال اتباع آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم هرگز از امتیان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم باین دولت
 سرفراز فرمایند از اسرار این مقام چه اظهار نموده آید که درینجا هم محبت است و
 هم محبوبیت هر که درین بارگاه معطی دخل یابد و آله و شیدای روی زیبای گردد
 اما محبوب نیز فریفته اومی شود و در این مقام تهانه ازین سوشفتگی است بلکه
 از آنطرف هم فریفته محبت بهم از جانبین است و محبوبیت نیز از طرفین **ه**

گر نه این احوال و ابرم و ای من گر چه مجنونم چو لیلای میلم	من بر او شیدا و او شیدا ای من بایل است او بر من و من برو ام
--	--

زین طرف تنها نه شوق جالغز است زان طرف هم اشتیاق کبریاست

باید دانست که بعد از قطع این دایره محبت و محبوبیت متمرجه دایره محبوبیت صرفه پیش می آید که مرکز آن دایره در اصل و منظر کشفی دایره عظیم می نماید و وصل پانزدهم در بیان دایره محبوبیت صرفه - بدانکه محبوبیت عبودت از حقیقت احمدیت علی صاحبها الصلوات والسلام و حقیقت این اسم مبارک

وصل پانزدهم



آنحضرت است که احمد و سلم فوق حقیقت علیه من الصلوات در این دایره مراقبه است صلی الله علیه وآله اسمی است که محمد است افضلها و اتمها و اکملها ذاتیکه محبوب خود است

نشار حقیقت احمدیت می نمایند نشاء فیض ذاتیت که محبوب خود است و مورد فیض نبوت و حدانی سالک درین مقام نیز درود اللهم صل علی سیدنا محمد و آل و صحبه افضل صلواتک عدد معلوما ناک و باریک و سلم ترقیات می بخشد اسرار این مقام بگفتن نمی در آید و ایضا این رازها را نهفتن شاید و کمال استار باید این مرتبه ایست که مخصوص آنحضرت خاتم الرسل است علیه و علی و آل و صحبه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها و به تبعیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر هر کس بر تو می ازین مقام افتد و در از فضل نیست ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله

ذوالفضل العظیمه و بالاد این مرتبه بیچ مرتبه نیست الاحب صرفه
 وصل شانزدهم در بیان حب صرفه حب صرفه تعین اول است که مسمی به
 تعین جی است در نیتقام مراقبه ذاتی حب صرفه است می نماید مشار فیض
 ذاقیت که حب صرفه است و مورد فیض هیت و صدائی
 سالک در پنجاسیر **دائرة حب صرفه** بسیر نظری می افتد از
 دور است مکان یار هی هی ؛ شخص راست گفته و در صداقت رفته
 ای اول تو در آئی اول ؛ حیران ز تو انبیا و مرسل ؛ بالاد این
 تعین اول بیچ مرتبه نیست الامرتبه ذات صرفه و محبت که مبر از جمیع تعینات
 است که مسمی بمرتبه لائقین است - وصل مفیدیم در بیان لائقین - بدانکه لائقین
 محبت از مرتبه ذات محبت است که از همه تعینات و راست و درینجا مراقبه ذاتیکه از
 تعینات و راست میمانند مشار فیض ذات بحت است که و راست از همه تعینات
 مورد فیض هیت و صدائی ملک درینجا معامله سالک با ذات صرفه
 می افتد که از درک ادراک **دائرة لائقین** را چه یار که درین بارگاه قدم نهد
 درگاه کند مگر کسی را که لطائف عشره او مصفا و مزگی می نمایند و معامله اش هیت

وصل شانزدهم

وصل بیستم

میرسانند و از جمیع اعتبارات و تعینات میرسانند آنرا درین مقام کمال فضل سیر
 نظری عنایت میفرمایند **فایده** حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه میفرمودند
 که از ذکر لا اله الا الله و صدم بار محمد رسول الله بگوید عروج و جذب حاصل می شود
 و اگر بعد چند بار محمد رسول الله بگوید عروج و نزول و رومی یابد و اگر تمام کلمه بخواند
 نمودل میشود و در کثرت ذکر اسم ذات جذب می آید و از کثرت تهلیل فشار دست دهد
 و خواطر و آرزو کم گردد و از کثرت درود و خواهاهای نیک بیند و از کثرت تلاوت
 قرآن مجید انوار بسیار میشود و از کثرت نماز تضرع دست میدهد انشاء الله
 تعالی سبحان **خاتمه کتاب** در بیان طریقه توج
 نمودن بدست شدن با تقای ذکر و حضور و جمعیت و انوار نسبت و حصول
 صحت و عافیت که خاصه این خاندان عالی شان است باید دانست طریق
 توجه بر دل طالب است که دل خود را مقابل دل او داشته بهمت القای
 ذکر که از پیران رسیده است نمایند هر گاه دل طالب بجزکت ذکر الله الله
 ذکر شود و توجه بطیفه روح او نمایند باز بطیفه حسه باز بطیفه خفی بعد از آن
 بطیفه اخفی باز بطیفه نفس پس از آن بطیفه قالب القای ذکر بهیئت مذکور نمایند بعد از آن
 محسوس شدن حرکت ذکر در لطائف خمس عالم امر و لطیفه نفس و تمام اعضا بدن القا انوار
 جمعیت و حضور نمایند و هر یک لطیفه را درجه بدرجه منجذب بقوت فرمایند معمول است که
 روز توجه القای ذکر بهر یک لطیفه می نمایند در بست یک روز چون الله سبحان همه لطائف ذکر

و بهین طریق القای انوار هر مقام الا ماشاء الله تعالی می نمایند و بوقت توجه نمودن متوجه به پیران کبار باشند و بواسطه آنها از جناب آلهی فتح الباب طالب غایت گاهی صورت خود را صورت مرشد تصویریده توجه می نمایند و گاهی خود را عدم ساخته بجای آن خواجه نقشبند یا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهما داشته القای نسبت میفرمایند - توجه برای کشف - آنست که انوار قلب بر چشم سالک القای نمایند - و طریق توجیه بر اسرار ازاله مرض -

آنست که فاتحه با روح طیبه حضرات پیران کبار نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار غیبی بکسب و صفت بار اسم مبارک یا شافی خوانده متوجه بطرف انوار فیض این اسم مبارک گردد و قنیکه اسم مذکور فایز نشود توجه بازاله مرض نمایند برین پنج که بهمت خود مرض را گرفته از بدن مریض جدا نموده پس شیت او بیا نازد و بعضی چادر سفید برابر مریض فرش نموده بر او می اندازند و بعضی بر گاو میش برابر مریض ایستاده کرده بر آنها اندازند و بعضی بر پشت آب می اندازند و کلام در میان مریض و خود می دارند تا که مرض از مریض دفع شده یا بن سالیب نماند و بعضی مرض را بر خود هم بگیرند و لا و از او از خود می نمایند تا نیا و طور اول که ازاله مرض نموده پس شیت مریض می اندازند اکثر عمل حضرت ایشان با قلبی روحی فذاه همین است چنانچه در مریدان مستشدان حضرت ایشان همین شایع و رایج است این عمل تا دو چهار گم می برابر مریض نشسته می نمایند انشاء الله تعالی مرض با کلیت دفع میشود یا فرصتی می گردد و نیز حضرت ایشان با قدس سره میفرمایند که مقابل مریض نشسته کلمه لا اله الا الله بجا این معنی که از لاله نفی مرض نموده از لاله انشاء

ساخته هزار مرتبه یا زیاد از آن آنچه میسر شود بخواند بر ازاله مرض بسیار نافع است و صلی الله تعالی
 علی خیر خلقه محمد وآله و صحبه وسلم تسلیم اکثر اکثیر اغفر لی ^{بسم الله} ید بر مراتب الوصول است این بنده لایق
 حضرت ایشان بطرف ناله خفت فرمودند از بلده سرودن عرضی متضمن حالات معده ساله ارسال ^{علی} ^{عالی}
 نمودم در جوابش عنایت نامه بشارت شامه که از دستخط خاص دالاف فرمودند آنرا تبرکات حق خاتمه رساله
 یامید انکه حق سبحانه و تعالی ببرکت این عبارت مقبوله ما را کلام ما را قبول خویش فرماید مثل ^{خاتمه} رساله
 خاتمه بالخیر گرداند آمین **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بخدمت شریف صاحبزاده عالی مرتب
 والا نشان حضرت شاه روف احمد قاسم علیه السلام تعالی - بعد از سلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ گذارش مینماید
 دو قطعہ عنایت نامه مع رساله شریفه صادقه مصدوقه رسید سر تا بخشید جزا کم اللہ خیر الجزا و از مندرج
 خلی سرور حاصل شد حق تعالی و تبارک و تعالی یاده تبرکت اشاعت طریقه شریفه احمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ
 و التحیہ عنایت فرماید و بر استقامت مردانه باشد و از همه کس بگانه و در محبتها دیوانه و ما از آن
 صاحبزاده و الامتاق بسیار خوش مستم خدا تعالی در هر دو جهان خوش دارد و مشایخ
 که امام نیز رحمۃ اللہ علیهم از شما خوش باشند و هر گاه در دلها توجه و حضور و جمعیت و
 وسعت الوار پیدا شود بهتر است که آن توجه مضمحل گردد و توجه بفقو به کنند خدا کند
 که تصفیہ قلب و تزکیہ نفس بطالبان خدا حاصل شود و فقیر را از د عاقر آموش کنند و
 و آنچه از فتوحات عنایت شود حصه فقرا معین باشد و فقرا که جلسا و اللہ اند
 همراه شما باشند و مذکور تفسیر و حدیث و مکتوبات شریفه و عوارف و المعارف
 و نفحات و فقه در حلقه مبرک شده باشند و وقتی از اوقات سجدات محبت

و نیاز مندی و نضرعات و گریه و زاری بجناب حضرت باری کرده باشند در خلوتی که
 حالی از غیر و شما باشد این فقیر حقیر لاشی را بدعا یاد دارند و از مطالعه رساله شریفه
 بسیار خوش شدیم حق تعالی آنچنان کند که مضامین رساله شریفه کمالاً و تکمیلماً علی حسن
 الوجوه در شما و یاران شما ظهور کند و طالبان خدا را بهره یاب کند و حق تعالی
 آنچه آبا و اجداد گرام شما را عطا کرده شما را عنایت کند و السلام علیکم و علیٰ من یدکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصه احوال شریف حضرت

شاه رؤف احمد رحمه الله علیه مصنف رساله

در تفسیر رونی خود آنحضرت تحریری فرماید رؤف احمد بن شعور احمد

بن محمد شرف بن رضی الدین بن زین العابدین بن محمد یحیی بن مجد و الفیثا

در خرنیه الاصفیاء می آرد - شاه رؤف رحمه الله علیه برادر خاله

شاه ابوسعید قدس سره است اول با تفاق حضرت شاه ابوسعید

مرید شاه در گاهی شد و قبیله حضرت شاه ابوسعید رجوع بجنور غلام علیاً

اورد وی نیز با تبع وی حاضر خدمت حضرت شاه غلام علی شد و کلمات

رسید و وی کتابی از ملفوظات حضرت شاه غلام علی جمع کرده -

بدار المعارف موسوم ساخته - و در باب مکتوبات و مقامات آنجناب
 کتابی دیگر تحریر فرموده است - و کتابهای دیگر نیز در فقه - و حدیث
 و تفسیر بسیار تصنیف فرموده است و دیوان رؤف نیز که پر از اشعار
 و فارسی است از وی است - و در اشعار خود تخلص رافت یا فرموده است
 و نسبت شاه رؤف بحضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی بواسطه شیخ محمد محیی
 فرزند خرد آنجناب میرسد شاه رؤف بعد حصول خرقه خلافت از شاه
 غلام علی بجانب بلده بهوبال مامور شده و در آنجا رسیده قبول عظیم یافت
 و صد هکس در حلقه ارادت وی درآمدند آخر بعد وفات حضرت شاه
 ابوسعید تا دو سال در هندوستان مانده قصد زیارت حرمین الشریفین
 نمود - و در عین دریای محیط برحمت حق پیوست وفات آن جامع
 الکمالات در سال یک هزار و دو صد و پنجاه و سه هجری است از رؤف

شاه رافت پادشاه دو جهان یافت از دنیا چو در جنت قرار
 شهد عیان رافت حبیب متقی سال وصل آتش و الاتبار

نیز رافت عاشق نامی بخوان
 ۱۲۵۳
 باز جو سانش ز رافت شهوار

تمت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 بیان طریقه نقشبندیّه مجددیه از حضرت غلام علی شاه ضنا قدس سره
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی رسول محمد وآله و اصحابه
 اجمعین اما بعد این رساله ایست عجیبه و غریبه که مشتمله بر معارف بلند و
 علوم ارحم که امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی بتعلیم و الهام الهی سجا
 به بیان این علوم منفرد اند مروی نیست از هیچ یکی از عرفان و آن علوم
 در مکاتیب شریفه ایشان مندرج است متعنا الله سبحانه بها - آنجناب
 فیضآب در نسبت میرسد بامیر المومنین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 حضرت عمر فاروق و ابای کرام ایشان علما و اهل کمال بودند جد ایشان
 امام رفیع الدین امام نماز حضرت مخدوم جهانیان بودند ایشان علوم دینی
 و علوم منطق و حکمت تحصیل کرده اذکار طریقه چشتیه و قادریه و
 سهروردیه از والد ماجد خود تلقین یافته اشتغال به آن داشتند و طریقه
 کبرویه از حضرت خواجه یعقوب پیرخی که از کمل اولیای بود گرفته اند
 پس بخدمت شیخ المشایخ حضرت خواجه محمد باقی نقشبندی احراری رسیده
 بحسن تربیت آنجناب بمقامات عالیّه و درجات سامیه در قرب حضرت حق
 رسیدند و بین ترتیب و فیض صحبت حضرت خواجه از جنایات مطلق بطریقه جدیدّه

امتیاز یافته از ائمه هدی و عرفان شده اند در ع و تقوی و عمل بعزیمت
و کمال اتباع سنن مصطفویه صلی الله علیه و آله و سلم و کثرت عبادات طریق
انجناب بود از نیم شب نماز تہجد و التزام تلاوت پانزده سپاره مقرر
داشتند در دو گانه نماز تا صبح میگزرا نیندند و جو مسعود ایشان آیتی از
آیات الهیہ است این علوم و معارف جدیدہ از مواہب و ہاب مطلق
عم نوالہ کہ بر ایشان فایض شدہ و تصرفات و کرامات و خوارق عادت
ایشان در مقامات شریفہ مذکور است می فرمایند انسان مرکب از دہ
لطیفہ است پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق و ہفت ولایت کہ آنجا سیر
تجلیات صفات و اسماست و چار کمالات و سہ حقایق الہیہ و سہ حقایق
انسیا و وراہی آن ارشاد نمودہ درین سیر حالات و کیفیات و علوم
و معارف و اسرار جدا جدا حاصل می شود علوم و اسرار بعضی را دست
میدہد و اند مقامات و درجات قرب تعبیر بدائرہ کردہ اند دائرہ
بہمت است و قرب بیچون و بے جهت و الا جائیکہ خداست دائرہ کجا
است آیت شریفہ رفیع الدرجات و حدیث صحیح لایزال العبد بتقرب
الی درجہ بدرجہ قرب میرسد بحضرت ذات تعالمت و تقدست مشعر از
مقامات قرب دی ہست سبحانہ در دائرہ امکان سیر آفاقی کہ آن دین
انوار و الوان در بیرون باطن ہست مشہود کہ دو انوار و کیفیات کہ

که در درون باطن می شود آن را سیر انفسی فرموده اند و اندراج نهایت
 در بدایت در این دایره دست میدهد در ولایت صغری که ولایت
 اولیا سیر لطیفه قلبیه که ناشی است از تجلیات افعالیه و استغراق و سجودی
 و کثرت ورود و حالات و جذبات و اگر حق سبحانه خواهد توحید و وحدی داد
 دهد و غیره کیفیات نقد وقت گردد و سیر لطیفه روح که ناشی است از تجلیات
 صفات ثبوتیه و سلب نسبت صفات از و اثبات آن بحضرت حق سبحانه و
 سیر لطیفه سیر که ناشی است از شیونات ذاتیه و استغراق ذات در ذات
 حق سبحانه و سیر لطیفه خفی که ناشی است از صفات سلبیه حضرت حق سبحانه و
 تجرید حضرت ذات از جمیع مظاهر و سیر لطیفه اخفی که ناشی است از شان
 جامع و تخلق با خلاق حضرت حق سبحانه مرحمت گردد و باین سیر لطائف خمس و
 مقتضیات آنها دایره ولایت صغری تمام گردد و چون توجه شش جهت
 نماید و انتظاری نماید شروع سیر در ولایت کبری می شود این ولایت عبارت
 از سیر در اصول تجلیات خمس است و این دایره نالته است که متضمن سه
 دایره و یک قوس است در دایره اولی مراقبه اقرابت حضرت ذات
 است موافق این آیه شریفه که سخن اقرب الیه من جبل الورد
 و ذکر تهلیل بزبان که اینجا موجب ترقی می شود تجمال نیز مورد فیض درینجا
 لطائف خمس اند بشرکت لطیفه نفس نصف سافل دایره اولی مشتمل بر تجلیات

اسما و صفات زایده است و نصف عالی آن متضمن اعتبارات و شیون ائمه
 دایره ثانیه اصل دایره اولی است و دایره ثالثه اصل دایره ثانیه
 و قوس که نصف دایره است اصل دایره ثالثه است درین مراقبه
 محبت یجهد و یجونه می نمایند مورد فیض درینجا لطیفه نفس است هرگاه
 دایره اولی تمام گردد مراقبه و ذکر در دایره ثانیه باز در دایره ثالثه باز
 در قوس معمول است درین ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم السلام
 و توحید شهودی و فنای انا - و زوال عین - و اثر و استهلاک و اضمحلال
 و نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر - و تسلیم در رضا که چون و چرا بر
 مجاری قضا نماید وجود ممکن را بر تو وجود حضرت حق یافتن و توابع وجود را
 بر تو وجود توابع وجود او سبحانه دیدن و فنای صفات ردیه و تخلق با خلق
 نیک دست بیدار و به حصول اینهمه تجلیات ظلال اسما و صفات تجلیات اسمائی
 و صفات و اصول آن سیر اسم الظاهر تمام میشود من بعد سیر تجلیات مسمی
 الباطن و حالات آن پیش می آید و این دایره رابعه از مقامات است و
 این سیر را ولایت علیا مقرر کرده اند درینجا نماز نافله با طول قنوت و مراقبه
 مسمی الباطن موجب ترقی می شود بعد از آن سیر تجلی ذاتی دائمی می شود و این
 تجلی ذاتی دائمی را تمیز بکلمات نبوت کرده اند و این دایره خامسه است
 و تجلیات ذاتیه درجات دارد اول کلمات نبوت است درینجا مراقبه در

از اعتبارات می نمایند و لطیفه عنصر خاک در اینجا مورد فیض است تلاوت
قرآن مجید در اینجا ترقی می بخشد و مکات در حالات باطن و سیرگی و کیفیت نفوذ
می شود در اینجا یقین قوی در عقاید متقه پیدامی شود و استدلالی بی‌بهری میگردد
و کیفیت و اسرار حروف مقطعه قرآنی اگر خدا خواهد حاصل می شود و درجه دوم
تجلی ذاتی و ائره کمالات رسالت است و درجه سوم و ائره کمالات اولو العزم
درین هر دو و ائره مورد فیض بهیئت و حدانی است که ساکت بعد تصفیه و حصول
فناء لطائف خسته عالم امر و تهذیب اطالیف خسته عالم امر و تهذیب لطالیف
عالم خلق دست داده و ائره ساوئه کمالات رسالت و ائره سابعه کمالات
اولو العزم است مراقبه و توجه بحضرت ذات بحت که منشاء کمالات نبوت است
و در کمالات رسالت توجه بحضرت ذات باین حیثیت که منشاء کمالات رسالت
است و در کمالات اولو العزم توجه بحضرت ذات بحت باین حیثیت که منشاء کمالات
اولو العزم است می نمایند و حقایق سبعه هفت و ائره است در اینجا سیر مورد
فیض بهیئت و حدانی است و در این دو ائره تلاوت قرآن مجید خصوصاً در
نماز ترقی می بخشد بعضی اکابر بعد حصول کمالات ثلاثه سیر حقایق انبیا
علیهم السلام مقرر نموده اند و ائره خلت حقیقت ابراهیمی است علیه السلام
در اینجا مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه حقیقت ابراهیمی انس حضرت ذات وجودنا
است می نمایند و صلوة ابراهیمی در اینجا می خوانند باز و ائره محبت و ائره خود است

و در اینجا مراقبه حضرت ذات که نشاء حقیقت میسویت میکنند و درود اللهم
 صل علی سیدنا محمد و علی اخوانه من الانبیاء خصوصاً علی
 موسی کلیمک و سلم - ورود می کنند باز دایره محبت ذاتیه ممتزج
 با محبوبیت ذاتیه حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم - در اینجا مراقبه
 حضرت ذات اوسبجانه بلحاظ آنکه نشاء حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم
 می نمایند و باز دایره حقیقت احمدی محبوبیت صرفه ذاتیه است و در اینجا مراقبه
 ذات اوسبجانه بلحاظ آنکه نشاء حقیقت احمدیست صلی الله علیه و آله و سلم باید نمود و
 در دایره حب صرفه ذاتیه مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه نشاء حب ذاتیه است
 می نمایند و کثرت صلوة - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِ وَ
 أَصْحَابِهِ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَعَدَدَ مَعْلُومَاتِكَ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 کذلک - درین مقامات ترقی می بخشد بعد ازین مرتبه دایره لائقین اطلاق
 حضرت ذات است باز بعد حصول حقایق الهیه دایره حقیقت کعبه حسنی است
 است و آن عبارت از ظهور عظمت و کبریای حضرت ذات است در اینجا
 مراقبه حضرت باعتبار مسجودیت آن مکانات را میکنند باز دایره حقیقت
 قرآن و آن عبارت از مبد و وسعت حضرت ذات است در اینجا مراقبه
 وسعت حضرت ذات که نشاء حقیقت قرآن است میکنند باز دایره حقیقت
 صلوة و آن عبارت از کمال وسعت حضرت ذات است در اینجا مراقبه

بهین لحاظ باید من بعد دایره معبودیت صرفه و اینجاسیر نظری می تواند شد نه
 سیر قدمی که آن در مقامات عابدیت می شود - انبیت اسامی مقامات
 و مراقبات طریقه احمدیه علیه الرحمه که تفصیل آن در مکتوبات شریفه مندرج
 است هر که مراقبه در هر مقام نماید خطی از آن خواهد یافت و توجه مرشد
 ترقیات خواهد نمود **بیت** بی عنایات حق و خاصان حق : گر ملک باشد سیه
 هستش ورق : **رحمهم الله سبحانه** - بدانکه در ولایت **ثلثه** ظهور کیفیات
 می شود از بنجودی و استغراق و توحید و جود و استهلاک و اضمحلال و
 توحید شهودی و فنار آنگا - و در کمالات **ثلثه** - و حقایق **سبعه** - و لطایف
 بساطت و وسعت و بزرگی ها در نسبت باطن و قوت در ایمانیات و عقاید
 بهم میرسد و کسکه کثرت مراقبات در این مقامات عالیه می نماید و در بساطت
 و بزرگی در مقام فرق می تواند کرد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
 بدانکه همه کس را از این طریقه باین مقامات رسیده اند هر جا که خدا خواست
 به آن درجه قرب امتیاز یافت پس در احوال اصحاب این طریقه اختلاف
 بسیار است به مجرد اخذ طریقه کسی مجدوی نمی شود و علوم و معارف و حالات آن
 میباید بدانکه هر دایره ازین مقامات قرب **بیت** است تمام شدن دایره اعتبار
 که آنچه خط و حصه سالک در نیوقت مقدر بود بصورت تمام شدن ظاهر شده و الا
 تمام شدن دایره مقامات قرب **بیت** نهایت است معنی نذر و کم کسی باشد که سپرد

عیان بنید و الایمه کس بوجدان خود تعبیرات در احوال خود می بیند و این وجدان را
 نظر تکشف جهل گفته اند بدانند حضرت مجدد رضی الله عنه تهذیب و تسلیک لطائف عالم
 امر جدا جدا میفرمودند بعد حصول فنا و بقا و احوال و اسرار هر لطیفه به ترتیب و به تهذیب
 لطائف عالم خلق میپرداختند اما فرزندان گرامی آن حضرت باین بزرگان دیگر سیر لطیفه روح
 و سیر حقی و اخفی موقوف داشته ترکیه لطیفه نفس اهرم داشته که در ضمن سیر لطیفه قلب آن
 لطائف را تهذیبی حاصل می شود فقط

تمام شد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بیان محل سلوک و نسبت طریقه مشتمله بریه

مکتوب حضرت شاه غلام علی صاحب علیه الرضوان - بعد حمد و صلوة معلوم نمایند
 مقامات اصطلاحاً که در طریقه علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقررات
 در هر درجه از آن کیفیات و حالات و اوار و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه محبت
 عمر چر اضایح نماید - و مقامات عشره از توبه تا رضا اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فایده
 در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیاری شود - و در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت صرفه بازمراقبه
 محبت می نمایند بخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها و غیره دست میدهند و در سیر
 لطیفه نفس مراقبه اقرنیت و محبت معمول است - و استهلاک اصحلال و فحای انا و غیره
 حاصل میشود - و در سیر لطائف عالم مطلق و اعظم خاک فیض بر عناصر رفته می آید -

و مناسبتی به تحلیلات مسیحی الباطن و ملاذ اعلیٰ علیهم السلام و تهذیب لطیفه قلوبیه می یابد
 و در کمالات نشئه بزرگها و لطافت نسبت باطن فرموده اند - و در حقایق سبعة سعت افوار
 و در اہمیت آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیہم السلام و ادواق محبت^{ذاتہ}
 ثابت است مع تیار کر او اہد و سلیشن کہ باشد: الی آخر ما قال -

بسم اللہ الرحمن الرحیم وصیت نامہ از حضرت خواجه عبدالخالق عجد و ابرای

از حضرت خواجه عبدالخالق عجد وانی قدس سرہ وصیت نامہ است در ادب طریقت فرزند
 مسعود خواجه اولیا کبیر نوشته اند برخی از ان درینجا ایراد فرموده اند کہ وصیت میکنم ترا
 پس کہ من بعلم و ادب تقویٰ در جمیع حال و بر تہ باد کہ تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت جماعت باشی
 و علم تفسیر و فقہ و حدیث آموزی از صوفیان حافل بہ پر میری و ہمیشہ نماز جماعت گزاشی بلکه
 امام و مؤذن نباشی و ہرگز طلبت مکن کہ شہرت آفت او بجنب میشود ایم گمنام باش و
 در قبالہ ہا نام خود ننویس بجز بقضا حاضر شو و حمان کس مباحش و بوحایا مردم در میا و با ملوک
 و اہل ملوک صحبت مکن و در خانقاہ نشین و سماع بسیار مکن کہ سماع بسیار نفاق پدید آرد
 و در وقت و بسیاری سماع دل را ببرد و بر سماع انکار مکن کہ سماع را اصحاب بسیار اند - کہ گو
 و کم خور و کم خسب و از خلق بگریز همچنانکہ از شیر بگریزند و ملازم خلوت خود باش و با
 امر دان و زنان و مبتدعان تو نگران و عامیان صحبت مکن - حلال خور و از نشئه بگریز
 تا توانی زن محواہ کہ طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین ببا و دہی بسیار بخند و از خندہ

قهقه اجتناب کن که خنده بسیار دل را میزند و باید که در همه کس چشم شفقت بگری
 و هیچ مرد را حقیر نشمری - ظاهر خود را میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن است
 و با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی نخواه و کسی خدمت مغرور و مشایخ را بمال متن و جان
 خدمت کن و بر افعال ایشان انکار کن که منکر ایشان هرگز رشکاری نیابد - بدینا و این دنیا
 مغرور مشو باید که دل تو همیشه اندوگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص
 و دعا تو بضرع و جامه تو کهنه و رفیق تو درویش و مایه توفقه و خانه تو مسجد و موسی
 حق سبحانه و تعالی و کار دین امروز بر فردا مینداز که از وقت فرصت غنیمت است
 و هر دم را آخر شماری و در نماز و دیگر عبادات کاملی و سستی نیاری -

وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتب اندیم ازین چهار سخن
 اختیار کردیم ای نفس لعلم کار کن که بهالت همه کس کند و بنا دست رس یاری کن که با
 دولتندان همه کس کند و بوقت عصبه حلیمی کن که در آن همه کس کند و در دل بندگی حقیق کن که
 ظاهر همه کس کند - دیگر بزرگی فرموده است که چهار هزار شتر کتاب اندیم و از آنجا هر سخن اختیار
 کردم کی آنکه ای نفس آنچه ترا حق تعالی منع کرده آزان باز آ و الا از ملک او بدر شو -
 دوم آنکه ای نفس اگر طاعت او میکنی کن و الا روزی او مخور سوم آنکه ای نفس قسمت خویش
 راضی باش و الا خدا دیگر طلب کن تا ترا بیشتر دهد چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
 داری اول جائے بهرسان که ترا حق تعالی نه بیند و الا مکن فقط

تمام شد

